مراجع و کتبی که درگرد آوری این رساله مورد توجه بوده و توضیح مختصری در بارهٔ هریك

۱ ـ کتاب « **ماللهند من مقولة ...** » تألیف ابوریحان بیرونی ـ چاپ لیپزیك

۲ ـ کتاب « **جوك هندی** » دربارهٔ عقائد و آداب هندیان از هندی بفارسی ترجمه شده است. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار

۳ ـ کتاب **تاریخ گلشن ابراهیمی** معروف به **تاریخ فرشته** تالیف محمد قاسم فرشتهٔ استر آبادی در دو جلد چاپ بمبئی.

٤ ـ کتاب **ترکتازان هند** در تاریخ هندوستان تألیف نصرالله پور محمد حسین خوشنویس اصفهانی (ساکن حیدر آباد دکن) که درسال ۱۳۰۲ نوشته شده است و در پنج جلد (کاخ) میباشد، چاپ هندوستان

۵ ـ کتاب « **عالم آرای عباسی** » تألیف نویسندهٔ زبردست اسکندربیك منشی شاه عباس کبیر ـ چاپ ایران

٦ ـ تذکرهٔ **آتشکده آذر بیگدلی** ـ چاپ بمبی

۷ ـ « **مجمع الفصحاء** ـ تألیف رضا قلیخان هدایت ـ چاپ طهران

۸ ـ « **هفت اقلیم** ـ تألیف امین احمد رازی ـ خطی کتابخانهٔ مجلس شوری نمره: ٤۵٦

۹ ـ تذکرهٔ **دولتشاه** ـ تألیف علاءالدوله سمرقندی معروف بدولتشاه چاپ اروپا

۱۰ ـ تذکره **مرآة الخیال** ـ تألیف امیرشیرعلیخان لودی ـ چاپ بمبی

۱۱ ـ تذکره **سفینه خوشگو** ـ خوشگوی هندی (درعهد محمد شاه) مؤلف آن و دری شاعر؛ جامع آن است بفارسی ـ خطی کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار.

۱۲ ـ تذکرهٔ **تحفهٔ سامی** ـ تألیف سام میرزا فرزند شاه اسمعیل ـ خطی کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار

۱۳ ـ **ترجمهٔ تاریخ ادوارد برون** ـ قسمت عصر صفوی ـ چاپ اصفهان
۱٤ ـ کتاب **سبحة المرجان** (عربی) تألیف سید غلامعلی آزاد بلگرامی واسطی (هندی) چاپ هند.
۱۵ ـ **تاریخ خلد برین**. تألیف میرزا طاهر وحید (منشی و دبیر عصر صفوی) خطی کتابخانه مجلس شوری نمره: ۲۵۲
۱٦ ـ **تاریخ صفویه** (عربی) یا **سفرنامه سید علی** نوهٔ سید علیخان خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار
۱۷ ـ **تاریخ انتخاب منتخب** خلاصه و مختصر **منتخب التواریخ**، خطی کتابخانهٔ مجلس شوری نمرهٔ: ۲۱۸،
۱۸ ـ کتاب **نورس چمن** (درفن انشاء) تألیف یکی از مترسلان زمان شاه‌عباس ثانی خطی کتابخانهٔ مجلس نمرهٔ: ۳۰۹
۱۹ ـ **دیوان صائب تبریزی** ـ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار
۲۰ ـ **دیوان میرزا عبدالقادر** بیدل هندی ـ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار
۲۱ ـ **شاهنامهٔ حکیم فردوسی**
۲۲ ـ **دائرة المعارف بزرگ فرانسه** Grande encyclopédie
۲۳ ـ **دائرة المعارف اسلامی** Encyclopédie de l'islam
۲٤ ـ **لاروس بزرگ** Grand Larousse
۲۵ ـ **لاروس کوچک** Petit Larousse
۲٦ ـ **جزوه های خطی ومجله های متفرقه.**

تذکر

غلطهای ذیل، در موقع چاپ، رخ داده است مقتضی است اصلاح شود:
۱ ـ از صفحهٔ ۲٦ تاصفحهٔ ٤۲ درسر صفحه «فصل سیم» درست است.
۲ ـ صفحه ۳۱ سطر ۷ لفظ رواج درچاپ نگرفته است
۳ ـ درسطر (۱۷) از صفحهٔ ٤۲ کلمهٔ «تا» زیاد است
٤ ـ در سطر یکم از صفحهٔ ۱۱۷ «فلن یقبل منه» درست است
غلطهای دیگری هم شاید دیده شود که چون خواننده خودمتوجه میشود بیادداشت نیازی نیست.

برادر ارجمندم آقای علی اکبر شهابی که اکنون در خراسان پارهٔ از امور معارفی را عهده‌دار است درسال تحصیلی (۱۳ – ۱۳۱۴) که آخرین سال تحصیلی ایشان در دانشکده معقول و دانشسرایعالی بوده بموجب مقررات دانشگاه (که بایستی دانشجو پس از پایان دورهٔ تحصیل خود رسالهٔ بعنوان ختم تحصیل بنویسد و بنظر هیئت ممیزه برساند) رساله‌ای درشرح احوال و آثار دانشمند شهیر محمد بن جریر طبری برای دانشکده واین رساله را برای دانشسرا نوشته و هردو رساله در همان تاریخ بنظر استادان دانشمند رشتهٔ مربوط رسیده و مقبول افتاد .

اینك این رساله را همچنان که از زیردست نویسنده بیرون آمده بدست خواننده میسپارم وهیچگونه تغییری رادر آن روا نمیدارم چه آنکه در حقیقت آثار هرکسی درهر دورهٔ آینهٔ حقیقت نمای اوست که اگر فی المثل بخواهیم از ادوار مختلف حیات عکسی برداریم باید آثار آن ادوار را گرد آوریم ازاینروی شایسته چنان دیدم که این رساله بهمان سیاق که روز نخست تألیف یافته است چاپ شود تایادگاری از روزگار تحصیل مؤلف و نموداری از کار محصلین عالی باشد .

درخاتمه دوست ارجمندم آقای سبوحی مدیر محترم چاپخانه و کتابفروشی مرکزی را که از مساعدت مادی در بارهٔ چاپ این کتاب دریغ نداشته‌است سپاسگزارم .

تهران-۳ اسفند ماه ۱۳۱۶ **محمود شهابی**

بسمه تعالی

دیباچه

ادبیات هر ملتی همچون آئینه‌ایست صافی و روشن که درجهٔ ذوق و هوش و کمال معنوی آن ملت وچگونگی هریك در آن نمایانست. میان ذوق و ادبیات همیشه رابطهٔ مستقیم وجود داشته است یعنی هر گاه ذوق مردمان سرزمینی بی آلایش و بی‌غش باشد و فکرشان مستقیم و سالم؛ بالطبع ادبیات آن مردم نیز دارای روح و معنی و نفوذ واثر خواهد بود. و اگر ذوقشان آلوده و مغشوش و فکرشان کج و پست باشد بیشك ادبیاتشان نیز؛ که از سرچشمهٔ همان ذوق و هوش آبیاری میشود؛ بیروح و بی اثر و غیر دلچسپ خواهد بود وچنانکه برای ذوق وفکر نمیتوان حد و درجهٔ معین کرد همچنان برای ادبیات؛ که زادهٔ ذوق وفکر است؛ نمیتوان حدّی معین و انواع و اقسام محدودی بیان کرد. کسانی که‌دائرهٔ ادبیات را محدود بفنون سخن و سخنوری؛ نظم یا نثر؛ و علوم‌مربوط به آنها از قبیل: معانی، بیان، بدیع، قرض‌الشعر، اشتقاق، نحو وصرف و نظائر آنها؛ کرده‌اندبیقین بی بروح وحقیقت ادبیات‌نبرده‌اند. روح ومعنی ذوق‌وادب یارب‌النوع زیبائی، نازك‌کاری ولطافت‌چنانکه‌گاهی‌درقالب‌الفاظ فردوسی و حافظ جلوه میکند، هنگامی نیز در زیروبم نواهای دل‌انگیز و آهنگهای دلچسب موزون **باربد ودرویش**(۱) خود نمائی می نماید وزمانی در صورت‌خطوط‌زیبا ودلکش **یاقوت** و **میر** و رسوم ونقوش‌خامهٔ حقیقت نمای **مانی** و **رضاعباسی**، برروی کاغذ نقش‌می‌بندد و باهمه زیبائی و ظرافت درصفحات «ارتنك مانی» و «کتیبه‌های رضا عباسی»

---

(۱) - باربد بزرگترین موسیقی دان دورهٔ ساسانیان و نوازندهٔ مخصوص خسروپرویز بوده است.

درویش تارزن معروف قرن اخیر ایران بوده که در طهران بیز بوده‌است

خلاصه اینکه ادبیات همه‌روزه دوشادوش بوده است. در هرجا

و هرزمان که از ذوق و زیبائی نمونه وجود داشته ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است. ازاینرو، بتقریب، میتوانیم حدود و موارد ادبیات را بدینگونه بیان کنیم.

هر گفتار – منظوم یا منثور – یا کرداریکه دارای بهره‌ئی از ذوق و زیبائی، ظرافت و موزونی لطافت و نازك كاری باشد و بدین زیور خدادادی آرایش و پیرایش یافته‌باشد، ازاینجهت، داخل در مقولهٔ ادب خواهد بود. (۱)

یك تن فیلسوف، ریاضی‌دان، شیمی‌دان، گیاه‌شناس، معدن شناس که علاوه بر دانستن قضایا و مسائل وفورمولهای علم مخصوص خود، دارای استعداد و ذوقی است که‌میتواند در آموختن و گفتن و نوشتن آنها مراعاة بهترین نظم و روش کند و هر مسئله را درجای خود آورد و تناسب و ارتباط معنوی آنهارا منظور دارد و الفاظ و عبارات را رسا و مطابق معانی ایراد کند: البته‌دارای روح و ذوق ادبی نیز میباشد و اگر فقط یکمشت اصطلاحات و فورمولهای خشك یادگرفته وازارتباط دادن آنها بیکدیگر وآوردن هریك درمحل خود و ریختن در قالب الفاظ سلیس ورسا، عاجز است عالمی است سطحی وجامد وابداً بهرهٔ از ذوق وادب نیافته است و ازینروی نه خود ازچند مشت معلومات درهم و برهم وغیر منظم خویشتن

---

(۱) **ابوعثمان جاحظ** علامه و ادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) در تعریف ادب گفته‌است: «الأدبُ، الأخذُ مِن کلِّ شیئٍ بِطَرَفٍ» ـ ادب چیدن از هرخرمنی خوشه‌ئی و ازهر بوستانی غنچه ایست.

نتیجهٔ میبرد و بتحقیق میرسد ونه دیگران ازوی استفاده میکنند.

گفتیم ادبیات هر ملت نمایندهٔ درجه افکار و فضائل و کمالات معنوی وزادهٔ هوش و ذوق مردمان آن ملت است وچون درجهٔ هوش و ذوق در ادوار مختلف، برائر اسباب وعوامل گوناگون، در انقلاب و تغییر است، ادبیات نیز پیرو آن است: گاهی از بلندی و خوبی سر بر آسمان میرساند و هنگامی از پستی وزشتی روی بنابودی و نیستی می آورد. زمانی نیز درحد وسط متوقف است.

در ادبیات ایران بعداز اسلام ـ که قسمتی از آن مورد بحث ما است ـ این حالات سه‌گانه بخوبی دیده میشود وازاین حیث میتوان آنرا بدریای بیکرانی مانند نمود که گاهی برائر بادهای تند وطوفانهای سهمگین درجوش وخروش افتد وموجهای کوه‌وش آن درسطح پهناور دریا پیوسته بلند گردد وهمی برروی هم غلتد و بار ازسر گیرد، و هنگامی نیز درنتیجهٔ اعتدال هوا ونبودن اسباب محرك؛ درغایت آرامش وسکون باشد وبرهمین حال ثابت، زمانی نیز ارتعدّی وتطاول خس و خاشاکهای مجاور، صفا و روشنی آب آن روی به تیرگی وسیاهی گذارد وطعم شیرین وخوشگوارش مبدّل بشوری وتلخی گردد.

از آسمان دانش وفرهنگ ایران نیز، برائر وجود اسباب وعواملی زمانی اختران فروزانی مانند: **فردوسی، سنائی، نظامی، سعدی، حافظ، صائب** طلوع کرده وازخود فروغ خاموش نشدنی بجای گذارده اند. همچنین نابغه هائی درفلسفه وحکمت چون **ابوریحان**، **ابن سینا**، **محمد زکریا**، **خواجه نصیرالدین طوسی** ظهور کرده پرده ازروی بسیاری از مجهولات بشری برداشته اند. هنگامی نیز، درسایهٔ آرامش وآسایش، روش متوسطی درعالم علوم وادبیات برقرار بوده واوج وحضیضی مشهود، درمیان نبوده است.

زمانی‌هم ؛ در نتیجهٔ هرج ومرج وآشوب وگرفتاری مردمان وتاخت وتاز ترکان و مغولان و دیگر ستمکاران و بانوجه نکردن پادشاهان‌وامیران بعلوم وادبیات وصنائع ، نور وفروغ ذوق وهوش روبخاموشی گذارده و ادبیات راه پستی وزشتی گرفته است .

مطالعه دراحوال سه‌گانهٔ فوق وتحقیق دربارهٔ عوامل واسباب آنها و پیدایش سبکها وروشهای گونا گون درادبیات دوره های مختلف ، از دلاویزترین موضوعات فکری ومباحث ذوقی‌است‌ولی درعین‌حال تشخیص دادن عوامل‌حقیقی و تمیز دادن سبکهای مختلف ازیکدیگر و بدست آوردن ارزش واقعی ادبیات هرعصر ازمشگلترین مسائل بشمار می آید ، زیرا مقصود اصلی ازتاریخ ادبیات ـ در اصطلاح امروز ـ تنها ذکر شرح حال‌وایراد برخی ازاشعار و آثار چندتن‌شاعر وسخندان ودبیر وهنرمند نیست بلکه غرض‌حقیقی پی‌بردن بعلل واسباب ترقی وتنزل ادبیات و مقدار تأثیر آنها دراخلاق وعادات اجتماعی و چگونگی ارتباطات آنها با ادبیات دیگران ونفوذ دریکدیگر وامثال اینها میباشد وچون‌این‌امور بستگی‌کامل باروحیات ومعتقدات مردمان‌هردوره و محیط وآب وهواو خصوصیات‌جغرافیائی‌واقلیمی وتاریخی‌وهمچنین‌اوضاع‌سیاسی ، اقتصادی و مذهبی و نظائر اینها دارد ، ازاینروکسی‌که درصدد تحقیق ادبیات است باید درامور مذکوره نیز کنجکاوی بکند و ارتباط وتناسب آنهارا با ادبیات بدست آرد. اینگونه تحقیق بخوبی‌مستلزم مطالعات زیاد و تتبع واستقصاء بسیار است ومعذلك کسی که درین رشته‌کار میکند باید دارای ذوق سلیم و فکر مستقیم باشد و تاریخ ادبیات را در هر عصری چنان مطالعه کند که‌گوئی خود از مردمان آن عصر بوده است یعنی وقتیکه میخواهد دربارهٔ روحیات واخلاق‌شخصی وعقائد و افکار شاعری ؛ مثلا ؛ سخن راندو اظهار نظرکند باید کیفیت اوضاع واحوال سیاسی و مذهبی

زمان شاعر را درنظرآ ورد نه اوضاع عصر خودرا .

خطای بیشتر مؤلفین تذ کره ها وتاریخ ادبیات از مراعاة نکردن همین نـکته است . حتی برخی باندازهٔ کم فکر وسطحی ومقهور اوضاع خود هستندکه بهیچوجه وضعیات ومقتضیات عصریرا که موضوع بحث شاعر یانویسندئی قرارداده‌اند درنظر نمی آ ورند و ازینرو بعضی نسبتها بآن شاعر یانویسنده میدهندکه اصلاً درعصروی هنوز بوجود نیامده بوده‌است .

چنانکه در عصر حاضر علوم و فنون بشعبه‌های بسیار تقسیم شده‌و از هرشعبه شاخه‌های گونا گونی جدا گشته است و یك‌تن نمیتواند در همگی علوم وبلکه دریك‌شعبه از آن تحقیق کند و تخصص یابد ، همچنین ادبیات برشته هـای زیادی انقسام یافته واز راههای گونا گونی موردبحث و مطالعه گردیده‌است و ازینرو یك‌تن‌را توانائی نیست که درهمهٔ رشته‌های آن بحث و تحقیق کند .

از جمله تقسیماتی که در ادبیات ـ ازجنبهٔ تاریخی ـ شده است ، تقسیمات اعصاری‌است . منشاء وعلت‌پیدایش اینگونه‌تقسیم ازاختلافات و امتیازاتی‌است که‌درادبیات‌هریك ازعصرهای ادبی ، ازجهت‌ترقی وتنزل و وجود سبکهای مختلف در ادبیات و خصوصیات و مزایای دیـگر ، روی داده است . لیـکن چون ادبیات دوره‌های‌مختلف همچون دانه‌های‌یك رشته بهم بستـگی و پیوند دارد و بسا که آ ثار ادبی یك دوره در دورهٔ‌بعد ظاهر میشودازاینرو نا گزیر کسی که‌میخواهد در ادبیات‌یك‌عصرمخصوص بحث کند . باید در اوضاع و چـگونـگی ادبیات دوره‌های قبل و بعد نیز مطالعه وتحقیق کند تا گسیختگی درمیان رشته‌های ادبیات روی‌ندهد و درنتیجه‌حقائق روشن گردد .

* * *

روی سخن ما درین رسالهٔ کـوچك بسوی ادبیات دورهٔ صفویه

وخصوصیات ومزایای آن (بطور عموم) و تأثیر ارتباطات ایران وهند در ادبیات ایندو، (بطور خصوص و تفصیل) میباشد.

موضوع خصوصی و تفصیلی که بیشتر بحث و تحقیق ما در بارهٔ آن میباشد، خود کلی است مرکب ازاجزاء ومفرداتی که ناگزیر برای روشن شدن موضوع و بدست آمدن نتیجه، باید پیش ازشروع باصل مقصد مختصر آگاهی ازاجزاء ومفردات موضوع بدست آید، ودرواقع باصطلاح موضوع و قضیه تحلیل وتجزیه گردد تافهم حقائق ونتائج روشن و آسان شود.

مثلامیگوئیم یکی از نتائج ارتباطات ایران و هند پیداشدن وشیوع یافتن سبك مخصوص هندی است دراشعار فارسی و طرز افکار و خیالات هندیان در میان شعرای ایرانی. خود این موضوع مجمل مستلزم توضیحاتی است از قبیل شرح و تعریف سبك هندی و فرق آن بادیگر سبکها و مزایا و خصوصیات آن و علت شیوع یافتن آن در اشعار فارسی دورهٔ صفوی واینکه چرا مردمان هند دارای آن سبك و خیالبافیهای مخصوص بخود هستند، وبیان تاثیر آب و هوا و عادات و مذاهب وامور غریب وعجیب هنددر پیدایش آن سبك در میان هندیان ونظائر اینها. ازینرو ناگزیر؛ برای مطالعهٔ تحقیقی. درادبیات، باید در بارهٔ امور مذکوره ونظائر آنها نیز بحث و کنجکاوی شود. بهمین جهت درین رسالهٔ کوچك نیز پیش از شروع در مقصود اصلی، بوضعیت جغرافیائی واقلیمی هندوستان وعادات واخلاق وعقائد ومذاهب ودیگر خصوصیات آن سرزمین؛ از جنبهٔ ارتباط آنها باادبیات و تأثیر آنها درافکار وخیالات مردمان هند؛ مختصر اشارهٔ شده است.

تهران – شب پنجم اردیبهشت ماه ١٣١٤

علی اکبر شهابی – خراسانی

فصل اول

اشاره بوضعیت جغرافیائی و اقلیمی هندوستان و برخی از امور غریب‌وعجیب آن سرزمین

غرض ما ازنگارش این فصل نه ازجنبهٔ بحث تاریخی یاجغرافیائی است بلکه از آنجهت است که عوامل مذکور ارتباط با ادبیات دارد و تأثیر در افکار و خیالات. چنانکه در مقدمه اشاره شد، ادبیات هر ملت با اوضاع جغرافیائی و اقلیمی و سوابق تاریخی و افکار فلسفی و عقائد مذهبی و عادات و آئینهای اجتماعی و نظائر اینها کاملا ارتباط مستقیم دارد ازاینروی ناگزیر برای تعریف و تحقیق ادبیات هر ملت بایدنخست شمهٔ از عوامل مذکور بطور مقدمه بیان گردد تا معلوم شود که چرا ادبیات موضوع بحث، دارای خصائص و مزایای معینه‌ایست وادبیات ملت دیگری دارای خصوصیات دیگر.

همچنین هرگاه خواسته‌باشیم روابط ادبیات ملتی‌را با ادبیات خود بدست آوریم و تأثیر هریك را در دیگری معین کنیم لازمست که قبل از شروع بمقصود مختصری در چگونگی و خصوصیات ادبیات هر یك از دو ملت سخن رانیم و باسباب وعوامل طبیعی ، اجتماعی اشارتی بکنیم.

چنانکه بیان خواهد شد یکی از تأثیرات مهم ادبی ایران وهند پیدایش سبك هندی است در ادبیات ایران براثر آمیزش با هندیان و آشنائی بافکار وخیالات آنها. ازینرو مقدمهٔ باسباب وعواملی که در کیفیت مخصوص شعر و فکر هندی تأثیر بخشیده است اشاره میکنیم سپس بچگونگی تأثیر آن در ادبیات فارسی میپردازیم.

17653

با ایرانیان هم مسکن و همزبان و هم مذهب بوده اند ولی هندیان بعداز اسلام براثر آمیزش بانژاد مغول ، عرب ، ترك حبشی یا سومالی ونژادهای دیگر ، بدسته‌های بسیارمختلف از حیث صورت و شکل ظاهری و آداب و اخلاق ، و مذهب وزبان و دیگرشئون بشری تقسیم گشته اند. درمیان مردمان‌هند ۱۰۶ زبان مختلف وجود دارد و هر دسته بزبانی مخصوص سخن میگویند(۱) از روی‌همین اختلاف زبان میتوان باختلاف دیانتهای اصلی و مذاهب ومسلکهای فرعی‌رائج در آنسرزمین پی برد قدیمترین مذاهب بشری و نیز جدیدترین آنها در هندوستان وجود دارد . خرافات و موهومات و کارهای غریب و عجیب و رسوم و آئین هائی که در بین مردمان‌بومی هند از قدیم معمول‌بوده و برخی‌از آنهاهنوز باقی‌مانده‌است درهیچ سرزمین دیگری‌وجود نداشته وندارد .

ازعادات غریب وزشتی‌که در میان هندوان معمول بوده سوختن انسان با آداب و رسوم‌خاصی بوده‌است : وقتیکه شوهرهند و زنی‌میمرده است زن بیچاره خویشتن‌را آرایش تمام میکرده و عطرهای‌زیادی بخود میزده‌است ودرمجمعی‌عظیم که‌از برهمنها (علمای بودائی) و خویشاوندان خودش و دیگر مردمان فراهم‌شده و آتشی فراوان در آنمیان افروخته بوده است ، خودرا باهمهٔ زینت و زیور در آن آتش مشتعل میانداخته و در پیش چشم گروهی بیخرد و دانش و موهوم پرست ، بفجیع‌ترین‌صورتی جان‌میداده است و آنمردمان ابله بوی مینگریسته و درراه‌رضای‌معبود خودشادی‌وخرسندی میکرده‌اند .ازهمه بدترآنکه گمان‌میکرده‌اندآن زن بدبخت‌درآنحال‌درنهایت‌خرسندی ونشاط‌است وازعالم‌مغیبات خبر میدهد.

(۱) دائرةالمعارف بزرك فرانسه

نیز جمعی از جوکان برای تکمیل مراتب نفسانی و وصول بدرجات ملکوتی خویشتن را در آتش بیداد خود میسوزانیده اند، برخی دیگر درحبس نفس ریاضت میکشیده وکاررا بدانجامیرسانیده اند که هرچندروز یکبار نفس برمی آورده و این شیوه را کمال تکمیل و نهایت تحصیل می انگاشته اند از آنجمله در تناس جوکی بوده است که در ریاضت مذکور زحمت ها کشیده و خودرا بدرجهٔ کمال رسانده بوده است چنانکه خان زمان یکبار زیاده از دهروز در زیرخاک ش داشته و بار دیگر لنگروار قریب دهروز در ته آبش داشته و معهذا ابداً باو آسیبی نرسیده است !! در ولایت پنجاب شوریدهٔ بوده است که دل از عالم بر کنده و گوشهٔ زمینی را شکافته و پهلوی چپ را در آن شکاف نهاده و دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پوشیده و سالها بدین روش بسر برده است. ناقل (محمد یوسف نامی) نوشته است که من آنشخص را دیده ام و ازمردمی که در آن نواحی بودند شنیدم که مدت بیست و دوسال است که آن بیچاره بر همین نسق بوده: در اینمدت نه پا کشیده و نه دست افکنده و نه غذائی خورده و فقط ببوی طعام قناعت کرده است. [۱]

اگر خواسته باشیم یکی یکی از امورغریب و عادات عجیب مخصوص هند را در اینجا نگارش دهیم باید از مقصود اصلی صرف نظر کنیم و در بارهٔ خود این موضوع کتاب بزرگی گرد آوریم. غرض از نگارش چند حکایت فوق اشاره بود مختصری از مفصل و بدست دادن نمونهٔ از غرائب سرزمین هند، در حقیقت میتوان هندوستان را بواسطهٔ آن همهٔ

(۱) تذکرهٔ هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

امور شگفت انگیز و رسوم عجیب که در آنجا رائج است ، « سرزمین اسرار و غرائب » نام گذارد .

لازمهٔ وجود این گونه امورغریب و عجیب در تمام اطوار زندگانی و وضعیت عوامل طبیعی یك مملکت آنست که افراد آن در هنگامی که پا بروی آن زمین میگذارند و چشم باز میکنند ودارای تمیز و ادراك می‌شوند خود را در محیط غرائب و اسرار می بینند و از انیروی خود نیز دارای اندیشه ها وخیالات پیچ‌درپیچ ودور از محیط طبیعت‌میشوند و در نتیجه ،سبك مخصوص هندی و طرز افکار و خیالات‌غریبه هندیان که میتوان برآن نام « خیالبافی » گذارد ـ در ادبیات هندی ظاهرمیشود و براثرارتباطات ایران و هنددرقرون مختلفه که بعداً بتفصیل بیان‌خواهد شد ، رشحهٔ از آن سبك و طرز کم وبیش ، داخل ادبیات ایران و فکر شعرای ایرانی میگردد و هر چند روابط و مبادلات ادبی دو مملکت زیاد تر میگردد این تأثیر فزونی می‌یابد و آشکار تر میشود.

تاثیرات کیفیت اقتصادی درفکر وسبك ادبی هندیان

یکی دیگر ازعوامل محیط هندوستان که در طرز فکر وساختمان دماغی شاعر ، نویسنده و فیلسوف هندی تأثیر زیاد بخشیده است عامل اقتصادی است .

باید دانست که عامل اقتصادي یعنی کیفیت وسائل زندگانی ازحیث فراوانی وکمی و از جهت سختی وآسانی تحصیل آن تأثیرزیاد درروحیات و افکار افراد یك مملکت می‌بخشد وتأثیر مذکور در طرز فکر یك تن

شاعر و ادیب ، که حساس ترین افراد جامعه است ، شدید تر و آشکار تر است . بنابراین از اثر یک شاعر و چگونگی اشعارش که آینهٔ کیفیت درونی و سرایندهٔ وضعیت اجتماعی اوست ، می توان بکیفیت زندگانی او از حیث فراخی معیشت یا تنگی آن پی برد .

مردمان هند برای تحصیل روزی و تهیهٔ وسائل زندگانی کمتر دچار رنج وکوشش و زحمت میشده اند : در آن سرزمین پهناور همه گونه نعمت واسباب معیشت فراوان وتحصیل آن بر همه کس آسان بود و وسائل عیش و خوشی برای همگی مردم آن دیار مهیا بوده است در نتیجهٔ این عامل روح جدیت و کوشش و حرارت در هندیان و بالملازمه در آثار فکری آنان کمتر وجود داشته است مردمان هند اغلب بر اثر عامل مذکور ضعیف المزاج سست اراده متمائل به بیکاری و استراحت بوده اند و این کیفیات بخوبی در آثار فکری آنها مشهود است

یک تن هندی بی آنکه با خود زاد و توشهٔ همراه بردارد میتوانسته است بهر ناحیهٔ هند مسافرت کند و بخوبی و آسانی امرار معاش نماید :
« . . . . یکی از خوبیهای هند آنستکه مسافر را احتیاج بزاد و همراه نیست چه در هر منزل خوراک وعلیق چارپا و محل آسایش موجود است وسلسله آمد و رفت در هیچوقت از یکدیگر گسسته نمیگردد . خصوص در زمستان از غایت اعتدال هوا تردد بیشتر است :

ای خوشا فصل دی بهندستان   که شود خانه وچمن بستان
نه نی از برف ، پنبه پشت شود   نه ز سرما شکنج مشت شود
نشود سبزه کم زدشت فراخ   نه ز پوشش برهنه گردد شاخ

[illegible] (١)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل دوم

نمونهٔ از عقائد و فلسفه و عادات و عرفان و شعر هندیان

مقدمه — تمدن و معارف هندیان از قدیمترین آثار فکری بشر است . خود مردمان هند آغاز تاریخ تمدن خویش را بزمانهای بسیار قدیم و دور نسبت میدهند و در این زمینه داستانها و افسانه های شگفت انگیز دارند . ولی با اینکه بیشتر گفتار آنان در این زمینه جنبهٔ اساطیری دارد (همهٔ ملل کم و بیش اوین داستانهای اساطیری یا میتولوژی Mytologie دارند و خود آنها نیز قسمتی از ادبیات محسوب میگردد و ارزش فکری هر ملت را معین میکنند) معذلک این اندازه مسلم است که برخی از کتب دینی و آثار علمی و ادبی هندیان از باستانی ترین آثار فکری انسان است . از آن جمله است: کتاب مذهبی و مقدس ودا [۱] و دو کتاب منظوم

(۱) ودا Vébas کتب مقدس هندوان است که بزبان سانسکریت (زبان اصلی مرده هند) نوشته شده است بعقیدهٔ هندوان آیات این کتاب مقدس بر براهما الهام و وحی شده است . ودا مجموعه ایست مرکب از ده ها مناجات ها . آیات قربانی ، آیات وعده و وعید ، و غیره (این کتاب را ابو ریحان بنام بید در کتاب مالهند . . . نام میبرد و شاید اصل سانسکریتی آن بید یا بیده بوده و بعدها بصورت ودا در آمده است ـ تبدیل واو ـ وبالعکس در زبانهای قدیمی آریائی زیاد بوده است چنانکه وارثان و ورزش پهلوی باران و بزرگ شده است .

مذهبی و ادبی "مهابها راتاوراما یَنا [۱] ،

دربارهٔ معتقدات فلسفی و مذهبی هندوان کتابهای سیاری بفارسی، و عربی نوشته شده است خود هندیان نیز در این زمینه کتابهائی بفارسی تألیف کرده اند. از بهترین منابع و نزدیکترین آنها بحقیقت و واقع یکی کتاب ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة تالیف داشمند بزرگ و خوش ذوق ایرانی ابو ریحان بیرونی است [۲] در این کتاب نویسندهٔ محقق آن از رو حیات مردمان هند و عادات و اخلاق و مذهبشان و نیز از عقائد فلسفی آنان در بارهٔ آفرینش و آغاز و انجام جهان و همچنین از معتقداتشان در بارهٔ هیئت و نجوم و از کتب مذهبی و علمی و ادبی و شعر آنان بتفصیل و تحقیق سخن رانده است و گویا یکی از علل

(۱) "مهابهار اتا mahabharata کتاب داستان قدیم هندوان دارای اشعار مذهبی و رزمی است که بسانسکریت نوشته شده است وعدد اشعارش بالغ بدویست هزار شعر میشود و در آن جنگهای کراوا Karavaï وپانداوا Pandava و پس از آن فتوح کریشنا Krichna وآرجونا Aıdjouna شرح داده شده است - (قرن ۱۶ یا ۱۵ قبل از مسیح). Ramayna اشعار سانسکریتی که هم مذهبی است وهم رزمی و اشعار آن بالغ بر ۵۰۰۰۰ هزار شعر میشود . در این کتاب فتحهای راما Rama بیان شده است .

(۲) احمدبن محمدبن احمد بیرونی (بنا بنقل صاحب روضات، صاحب طبقات النحاة اسم ابوریحان را محمدبن احمد ضبط کرده) از بزرگان دانشمندان اسلامی وچنان است که صلاح الدین صفدی در باره اش گفته : حوش معاشرت و حاضر جواب و نیك کردار بوده و روزگار مردی چنو دانشمند و با فهم نیاورده است›. شمارهٔ مؤلفات وی که همه سودمند و مهم میباشد بسیار است . یاقوت گفته است : تصانیف ابوریحان ، در نجوم و هیئت و منطق و حکمت بیشتر از آنست که شماره شود ومن خود فهرست کتابهای ویرا بجامع مرو دیدم که برشصت ورق نوشته شده بود» وفاتش بنا بانچه ازریاض العلما نقل شده در چهارصدوسی واندی واقع گردیده است

مسافرت وی بهندوستان تحقیق از حالات و عقائدهندوان بوده است.

دیگر کتاب جوك‌هندی است که دربارهٔ معتقدات و آراء هندیان تألیف شده و بفارسی ترجمه گشته‌است.

محمد قاسم‌فرشته‌نیز در کتاب‌تاریخ‌خود موسوم بـگلشن‌ابراهیمی معروف بتاریخ فرشته فصلی در اینخصوص نوشته وخلاصهٔ عقاید هندیان را در آن‌فصل ذکر کرده‌است و مأخذاوترجمهٔ کتاب «مها بهارات» بوده است. مینویسد که مبسوط ترین کتابی که دراینعصر ازهندوان در دست است کتاب مهابهارات است و آنراشیخ ابوالفضل فیضی ابن شیخ مبارك در زمان جلال‌الدین‌محمد اکبرپادشاه‌ازهندی بفارسی ترجمه کرده‌است و از یك‌لك بیت متجاوز است.

چون غرض اصلی ما دراین رساله بحث ازعقائد و عادات هندیان نیست و فقط ارجنبهٔ رتباط آن باادبیات وتأثیراتی که دراوکار وخیالات‌شاعر هندی بخشیده است، نظرداریم ازاینروی محض‌بدست‌دادن نمونه قسمتی از کتاب تاریخ فرشته‌رادراینجا باختصارنقل میکنیم برای‌تحقیق‌مفصل تر بمراجع مبسوط مراجعه‌شود:

« در چگونگی آفرینش سیزده‌طریق‌در کتاب مهابهارات مذکور است که‌همهٔ آنها بر داستدلالیان قابل‌قبول‌نیست. مدار گردش روزگار نزد هندوان بر چهار دور است: اول **ست یوك**. دوم – **ترتایوك**. سوم – **دو آپریوك**. چهارم – **کلیبوك**. هر گاه‌دور «کلیبوك» تمام‌شودباز ازسر دور «ست‌یوك» آغازمیشود وبکلیبوك‌منتهی‌میگردد همیشه منوال جهان برین بوده‌و از انجام آن‌نشانی پیدانیست و از گفتهٔ‌برخی از براهمه‌چنان

بر می‌آید که این‌جهان بپایان میرسد وروز حشر ونشری میآید بهر حال مدت «ست یوك» باعتقاد هندوان‌هفده‌لك‌وبیست‌وهشت‌هزارسال‌متعارف است !! و در این دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سعادت و امن و امان است و عمر طبیعی انسان در این‌عهد یك‌لك‌سال عرفی‌است (!) .

امتداد دور ترتایوك دوازده‌لك ونودوشش هزارسال متعارف‌است ودراین زمانه سه‌حصه‌اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی‌است وعمرطبیعی‌انسان ده‌هزار سال‌عرفی است (!) .

دورسوم هشت لك و شصت وچهارهزارسال متداول‌است و دراین دورروش‌جهانیان‌بردرست گفتاری وراست کرداری‌باشد و عمرطبیعی‌مردم هزارسال معمولی‌است . وعمربابا آدم و نوح وامثال ایشان را که هزار و قریب بهزارسال نشان میدهند اهل هند قبول می کنند ومی گویند چون ایشان‌در اواخرعهد«دوآپریوك»بوده‌اند ، عمرشان‌بآن‌اندازه‌بوده‌است(!) .

مدت دور چهارم چهار لك و سی ودوهزار سال‌عرفی است و در این‌دورسه‌حصهٔ از اطوار مردمان برنا راستی ونادرستی است وعمر طبیعی دراین‌دور صدسال است . ضابطهٔ‌ایام هر دور آنست که‌مقدار «کلیبوك»هر گاه‌مضاعف شودمدت‌ایام « دوآپریوك» است‌وهرگاه مدت ایام دو آپریوك اضافه گردد مدت «ترتایوك» باشد و هرگاه مدت ترتایوك زیاده‌شود مدت «ست یوك» است وبحساب اهل هندفی‌الحال که تاریخ هجرت به۱۰۱۵ رسیده از دور کلیبوك چهار هرار وششصد وهشتاد وچهار سال سپری گشته است .

باتفاق اهل هند ، حضرت باریتعالی نخست‌پنج‌عنصر آفریده: چهار،

و یکی دیگر آکاس . . عوام هند میگویند مراد از آکاس آسمان است ولی خواص ایشان اینعقیده را تکذیب میکنند و میگویند حکماء قائل بوجود آسمانی نیستند و آنچه مرئی میگردد هواست . و ستارگان که در بالا بنظر میآیند ذات قدسیه بزرگان سلف میباشند که بوسیلهٔ ریاضات نفسانی و عبادات قدسی نورانی هیکل و روحانی پیکر شده اند . . . برخی که بدرجهٔ کمال رسیده اند ستاره های بزرگ شده اند و هرگز بعالم پائین برنمیگردند و بعضی که دون مرتبهٔ کمالند بقدر حال بر آسمان بلندی و سروری صعود نموده باز بعالم سفلی مراجعت می کنند(۱)» .

روش هندوان در فلسفه و عرفان بیشتر جنبهٔ ریاضت و اعمال شاقهٔ بدنی دارد طریق وصول بحق و کمال را در تکمیل و تقویت قوای نفسانی میدانند و عموماً برای نیل باین مقصود راه را منحصر در تمرین ریاضات بدنی و تحمل مشقات و رنجهای سخت جسمانی تصور می کنند و چنانکه بتواتر در کتابها نوشته اند و کسانی درعصر ما نقل کرده اند ، کسانیکه در اثر ریاضات بدرجهٔ از درجات کمال نفسانی رسیده اند کارهای شگفت انگیز و خارق العاده مینمایند . باری فلسفه و عرفان هند ، رویهمرفته ، جنبهٔ اشراق دارد نه مشّاء یعنی راه وصول بکمال و حقیقت را در تکمیل نفس میدانند نه در استدلال و برهان و طریق تجربه و استقراء از طبیعت .

بعضی از کارهای غریب و ریاضات شگفت انگیز هندوان ، در راه تحصیل کمال و تکمیل نفس ، درفصل گذشته بطور نمونه ذکر شد از اینرو در اینجا بتکرار آن نمیپردازیم .

روش تصوف و عرفان هند در اشعار خود هندیان و در اشعار سبك هندی

(۱) خلاصهٔ از تاریخ فرشته . جلد ـ ۱ .

بخوبی دیده میشود چنانکه عارف و مرتاض هندی برای رسیدن بکمال بدن خود را معرض مشقات و رنجهای گوناگون و غریب و عجیب از قبیل : نفس نکشیدن چندین ساعت غذا نخوردن چندین هفته و ماه ، روی یکپا ایستادن چندین ماه و سال ، دراز کردن یکدست و حرکت ندادن آن در مدت زیاد و امثال اینها قرار میدهند همچنین شاعر هندی خیالات پیچ در پیچ و اندیشه‌ی غریب و عجیب و افکار دور از طبیعت را در اشعار خود ظاهر میسازد . همیشه در شعر خود راههای پر پیچ و خم عوالم وهم و خیال و دنیای مجرد و کمال را میپیماید . از مظاهر زیبا و آثار دل انگیز طبیعت لذت نمیبرد و خلاصه چنان در عالم وحی و تحصیل غرق است که مجال استفاده و استلذاذ از جهان محسوس پیدا نمیکند .

معارف و شعر هندیان

ابوریحان در کتاب ماللهند ... شرحی مبسوط در باره کتب نحو و صرف و شعر هندیان ایراد کرده است . در اینجا بترجمه و اختصار قسمتی از آن میپردازیم .

« ... بید (گویا همان ودا vedas باشد) معنیش علم به چیزهای غیر معلوم است می باشد و آن کلامی است منسوب بخدا از زبان براهم . براهمه این کتاب را تلاوت میکنند ولی معنی آنرا نمیفهمند و همچنین در بین خود آنرا بعضی از بعضی دیگر فرا میگیرد ... برای طبقهٔ بیش و شودر (۱) روا نیست آنرا گوش بدهند چه رسد باینکه آنرا

(۱) هندیان از آغاز ورود بسرزمین هند افراد خود را بچندین طبقه تقسیم کرده بودند که در رأس طبقات طبقهٔ برهمنیا یا طبقهٔ متبرک و مقدس قرار گرفته بود . بعد طبقات اشراف و نظامیان و اصناف و تجار . طبقات پست را نجس و پلید میشمردند و پاریا Paria میگفتند و بهیچوجه معاشرت با آنها را روا نمیدانستند و آن بیچارگان را از حق شرکت در شئون اجتماع و تمدن محروم میکردند . طبقه بیش و شودر از طبقات غیر عادی بوده است . شاید علت عمده در توقف تمدن هندوستان همین طبقه‌بندی افراد بوده است .

(1) [illegible]

[illegible]

(1) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نخستین کسیکه صنعت عروض را در میان هندوان ، استخراج کرد بنگل و چلت ،رشند و مشهورترین کتب آنها دراین فن کتاب کیست (بنام نویسندهٔ آن) میباشد که از کثرت معروفیت و اشتهار علم عروض معروف بآن شده است

هندوان برای شماره حروف (هجاها) (در علم عروض) تصاویر و علاماتی میکشند نظیر آنچه خلیل ابن احمد (۱) و عروضیون ما برای ساکن و متحرك وضع کرده اند . اشکال متحرك و ساکن در عروض هندیان چنین است : >۱ علامت چپ (بر وفق کتابت هندیان که بر چپ بوده است لك نامیده میشود و نمایندهٔ خفیف است وعلامت راست گر نامیده میشود و نمایندهٔ ثقیل است و وزن آن در اندازه گرفتن ضعف خفیف است چنانکه دو خفیف بمنزله یك ثقیل است ....

و کتابهای هندیان در علوم منظوم است بانواعی از وزن موافق ذوقشان وقصد ایشان آن بوده است که کتب همچنان بر صورت نخستین محفوظ بمانند زیرا چون دارای وزن مخصوصی هستند اگر زیادت یا نقصانی در آنها رخ دهد بزودی آشکار می گردد و خلاصه آنکه اعتماد ایشان بر نظم است نه نثر . « نقل و ترجمه از ماللهند ... ابوریحان

(۱) خلیل بن احمد نحوی واضع علم عروض و استاد سیبویه و مؤلف کتاب نفیس « العین » که در سال ۱۰۰ هجری متولد ودرسال ۱۷۷ یا ۱۷۵ یا ۱۷۴ دربصره وفات یافته است .

[illegible]

[illegible]

از آن اوریان برگزین ده هزار　　نرو ماده بر زخم بربط سوار
که استاد بر زخم دستان بود　　وز آواز او رامش جان بود
فرستی بر من ، مگر کام من　　برآید از آن نامدار انجمن
چو نامه بنزدیك شنگل رسید　　بر از فخر بر چرخ گردون کشید
هم آنگاه شنگل گزین کردزود　　ز لوری کجا شاه فرموده بود
براه بیابان برون آمدند　　که داند کز آن راه چون آمدند

دیگر داستان برزویهٔ طبیب ودانشمند است که در عهد انوشیروان بفرمان آن شهنشاه عظیم الشان ، برای بدست آوردن **کلیله ودمنه** بار سفر هندوستان بست و بدان سر زمین شد و با رنج و زحمت بسیاربمقصود نائل گردید و ترجمهٔ پهلوی کتاب مذکور را بایران آورد. ودیگرداستان شطرنج و نرداست که بنا بر آنچه نوشته اند ، پادشاه هند شطرنج را برای انوشیروان فرستاد و بزرگمهر (بوزرجمهر) مهین دستور آن شاهنشاه در مقابل آن بازی نرد اختراع کرد و خسرو انوشیروان آنرا برای پادشاه هند فرستاد .

بعضی از محققین چنان عقیده دارند که ایرانیان قدیم حکمت و فلسفه و مخصوصاً مبادی واصول تصوّف وعرفان را از هندیان فراگرفته اند ودورنیست که این فرض در قسمت تصوف وعرفان نزدیك بحقیقت باشد. از جمله قرائن و اماراتی که آشنائی ایرانیان را بعلوم هندیان ثابت میکند آنستکه در زمان هرون الرشید که کتب ملل ممالك مفتوحه بزبان عربی ترجمه می‌شد و از جمله کتابهای هندیان بود ، مترجمین کتب هندی بیشتر ایرانیان بودند که علوم هندی‌را از زبان اصلی هندیان

(سانسکریت) یا پهلوی بعربی ترجمه و نقل میکردند.

با این وصف، روابط ایران و هند قبل از اسلام و مخصوص نزدیکهای ظهور اسلام و چند قرن بعداز آن چندان زیاد نبوده وعمومیت نداشته است . بویژه روابط ملّی و ادبی ؛ چنانکه بعد از اسلام پیدا شد؛ بسیار نادر و شاید هیچ وجود نداشته است و نمونهٔ که از روابط بین دو مملکت ذکر شد در میان چند قرن یك بار روی میداده و آن هم ادبی و ملّی نبوده است .

شاید علت عمدهٔ این امر همان اخلاق و عادات و افکار مخصوص هندیان بوده است که پس از سکونت در سرزمین اسرار آمیز هندوستان کم کم ، براثر تاثیر آن محیط در آنان ، از حیث آداب و اخلاق و افکار از برادران و همنژادان ایرانی خود ممتاز شدند و دارای عادات وافکار غریب گردیدند چنانکه سرزمین ، شهر ، علوم ، آداب ومذهب را منحصر بهمانِ خود میدانستند و از اینرو خود پسندی و غروری مخصوص پیدا کرده بودند و بالنتیجه با دیگر ملل آمیزش نمیکردند. بعلاوه حرص و اصرار زیادی درحفظ معلومات خود داشتند واز آموختن بدیگران امساك و بخل میکردند : « .... وحماقت دردی است که برای آن داروئی نیست چه آنکه اهالی هند گمان دارند که زمین منحصر است بزمین آنها ونژاد بشر منحصر است بنژاد هندوان و پادشاهان منحصرند در ملوك ورؤسای آنها و دین منحصر است بدین آنان و علم فقط همان است که درنزد آنان می باشد از اینرو بسی مقام خود را بلند میدانند و خود پسندی و نخوت و غرور زیاد در دماغ خویش راه میدهند و در نتیجه همچنان در حال

نادانی باقی میمانند.

همچنین از طبیعت هندیان بخل ورزیدن و امساك کردن است از آموختن معلومات خود بدیگران، چنانکه هرگز علوم خود را بمردمان سرزمین خودکه آنان را نا اهل گمان کنند نمی آموزند چه رسد بمردم سرزمین‌های دیگر. علاوه‌براین، هندوان چنان گمان دارند که دردنیا غیراز شهرهای آنان شهر دیگری نیست و بجز ساکنین هندوستان مردمان دیگری وجود ندارند و از برای مردمان غیر از علوم آنان علوم دیگری نمیباشد و بهمین جهت اگر بشنوند که در خراسان علومی غیر از علوم آنان و دانشمندانی بجز علمای آنان وجود دارند، گوینده‌را نسبت بجهل میدهند و سخنش را تصدیق نمیکنند در صورتیکه اگر بنواحی وممالك دیگر مسافرت میکردند و با مردمان غیر ملت خود آمیزش مینمودند همانا از این اندیشهٔ ناروای خود بر میگشتند و از جهل خود بیرون می آمدند. ولی مردمان پیشین هندوستان باین درجهٔ از غفلت و غرور نبودند چنانکه **براهمهر** که یکی از دانشمندان و فضلای آنان بوده است هنگامیکه امر بتعظیم برهمنان میکند میگوید: یونانیان، با اینکه پلید و نجس هستند، چونکه ممارست و تدرّب در علوم کرده اند و از اینروی برغیر خودشان برتری وسرفرازی جسته اند، برما واجب است که آنان را بزرگ بشماریم و تعظیم کنیم . . . و نیزاعتراف داشتند باینکه آنچه را یونانیان از علم در یافته اند بیشتر و بهتر است از آنچه بهره و نصیب آنان گشته‌است. » (نقل و ترجمه ازماللهند. ابوریحان ص ۱۱ چاپ لیپزیك

روابط بعداز اسلام

پس ازدست یافتن مسلمین برحدود وثغور مملکت وسیع هندوستان و لشگر کشیدن بشهرها و نواحی آنجا وگشودن یکی یکی از آنها، روابط ایران

و هند صورت دیگر میگیرد وروز بروز رو بفزونی میگذارد و رفته رفته کار بجائی میرسد که هندوستان یکی از مراکز مهم ادبیات و زبان فارسی میگردد و حتی در مدت چند قرن رواج و شیوع ادبیات و شعر فارسی در آن سرزمین بیشتر از ایران میشود چنانکه شرح آن داده خواهد شد.

نخستین حملهٔ مسلمانان بحدود هند در زمان عثمان اتفاق افتاد که تاحدود شمالی و غربی هندوستان پیش رفتند و با راضی « سند » دست اندازی کردند ولی بضبط و نگهداری آن نپرداختند و حکام و عمالی از خود در آنجا برقرار نکردند.

در دورهٔ سلطنت امویان ، حجاج بن یوسف ثقفی که ازطرف عبدالملك ابن مروان چهارمین خلیفهٔ اموی ، عامل کوفه بود و برعراقین حکومت میکرد چندین بار لشکر بسوی سند فرستاد . اولین سردار نامی و رشید او که داخل زمین سند گردید ، محمد بن قاسم بن منبّه ثقفی (برادر زاده و داماد حجاج) بود (۹۲ هجری) که ازطرف سیستان وارداراضی سند گردید وشهر **بمهنو** را گشود و **منصوره** نام گزارد و همچنین شهر **مولستان** را بنام **معموره** مبدل کرد (۱) سپس داخل سرزمین هندوستان گردید و رایات او تا آخر **قنوج** پیش رفت (۹۵ ه) در زمین **قندهار** و حدود **کشمیر** قدم گذارد. (۲)

مسلمین بواسطهٔ اینکه خاك هند ازمراکز اسلامی دور بود چندان خودرا مشغول گشودن شهرهای آن نکردند و غازیان وجنگجویان عرب از حدود **کابل** و آب سند فراتر نرفتند فتح عمدهٔ هندوستان و رواج

۱ — ماللهند . . . ابوریحان ص ۱۱ چاپ لیبزیك .

۲ — سبحة المرجان .

و نفوذ دیانت و آداب اسلام در آن مملکت بوسیلهٔ ترکان از اواخر دورهٔ سامانیان شروع گردید و دنبالهٔ آن امتداد پیدا کرد وروز بروز روبوسعت گذارد . ولی در حقیقت فتح هندوستان و نفوذ و رواج زبان و ادبیات فارسی در آن ملك بوسیلهٔ ایرانیان واقع شد زیرا اگر چه قائدین و پادشاهان که بهندوستان لشکر کشیدند ازنژاد ترك بودند ولی ازسرسلسلهٔ آنها که بگذریم دیگران تربیت شده باخلاق و آداب ایرانی بودندوبزرك شدهٔ در میان دانشمندان و شعرا و فضلای ایرانی . علاوه در میان لشگریان آنان نیز ایرانیان زیاد بودند وبلکه میتوان گفت اکثریت افراد لشگری، ایرانی بودند و از اینروی می بینیم پس از آنکه غزنویان اهمیتی یافتند و بر **غزنه** مسلط گشتند و بجانب هندوستان لشکر کشیدند و بفتوح پی در پی نائل شدند رفته رفته مرکز سلطنت خود را منتقل بهندوستان کردند و در آنجا بترویج آداب و علوم و زبان فارسی پرداختند و یکی از مراکز علم و ادب فارسی را مملکت هندوستان قرار دادند

اولین کسی که از امراء ترك بعد از اسلام بسوی هندوستان لشگر کشید امیرناصرالدین سبکتکین پدرمحمود ومؤسس سلسلهٔ غزنویان بود که در اواخر سال ۳۶۷ هجری بعنوان غزای با کفار هند بدان سر زمین تاخت **وچند قلعه بگشود و در آنجا مساجد بنا فرمود و غنائم** بسیاری بدست آورد . و در جنگی که با **چیپال** راجهٔ **لاهور** کرد برو فائق شد و تا کنار نهر **نیلاب** (سند) جلو رفت **و پیشاور** را گرفت ازآن موقع اسلام درآنجاراه یافت وخطبه بنام سبکتکین

خواندند و سکه بنام اوزدند .

فاتح بزرگ هندوستان درواقع سیف الدوله پسر وجانشین سبکتکین است که ازسال ۳۹۲ تا سال ٤۱٦ هجری دوازده بارلشکر بهندوستان کشید و هر بار شهر های بسیار بگشود و جواهر و نفائس گرانبها و بی نظیر از آنجا بدست آورد بیشتر بتکده ها را خراب کرد و بجای آنها مساجد و معابد اسلامی بنا نهاد تا آنکه در سال ٤۱٦ بر بزرگترین و مقدسترین بتکده های هندوستان یعنی سومنات دست یافت و بت بزرگ آنجارا شکست وجواهر وغنائم غیر محدودی از آنجا بایران آورد (۲۰ ملیون دینار)

در این لشگر کشیها گروه زیادی از دانشمندان ، شعرا وفضلای ایرانی در رکاب محمودبودند که ازمشاهیرآنها فرخی ، عنصری عسجدی میباشد که هر یك قصیده یا قصائدی مطول در فتح سومنات و درتوصیف قلعه های محکم هندوستان و کوههای عظیم وسایر مناظر آنجا و کیفیات مسافرت و جنگ بنظم آورده اند (۱)

از این زمان زبان فارسی کنونی کما بیش گو شزدمردمان هند گردید و گروهی از آنان رغبت بآموختن این زبان کردند جمعی ازایرانیان و فارسی زبانان که در این سفرها شرکت داشتند هوا و وضعیات سر زمین

(۱) فرخی را در فتح سومنات دو قصیده است بمطلعهای ذیل :

۱ — فسانه گشت وکهن شدحدیث اسکندر سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر
۲ — یمین دولت، شاد زمانه بادل شاد بفال نیك کنون سوی خانه روی نهاد

عسجدی را نیز قصیده ایست بدین مطلع :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد کردار خویش را علم معجزات کرد

هندرا خوش کرده و در آنجا سکونت اختیار کردندو خلاصه اینکه ازاین هنگام تخم زبان و ادبیات فارسی در خاك هندوستان افشانده شد وطولی نکشید که ثمرهٔ آن ظاهر گردید وبسرعتی عجیب روبنموّ و از دیادگذارد چنانکه در عصرهای بعد، زبان فارسی یگانه زبان علمی وادبی و درباری هندو ستان گردید.

محمود خود در هندوستان توقف نمیکرد و مرکزی را در آنجا برای اقامت و سکونت خویش اختیار نکرده بود ولی اعقاب وی پس از آنکه رو بضعف گذاردند و مورد تهاجم و حملات پادشاهان غوری گردیدند ناچار هند را پناهگاه خود ساختند و در گوشه و کنار آن بتصرف پرداختندچنانکه **خسرو شاه** پس از مرك پدرش **بهرام شاه** از ترس سلاطین غوری بهندوستان گریخت **ولا هور** را مرکز خود قرار داد و پسر وی **خسروملك** نیز در **لاهور** اقامت داشت تا آنکه در سال ۵۸۲ **معزالدین محمد سام غوری** لاهور را نیز از چنگ **خسرو ملك** آخرین دودمان غزنویان بدر آورد و سلسلهٔ این خاندان را که قریب دو قرن در ایران و هندوستان فرمانروائی کردند منقرض ساخت و از آن پس نفوذ غوریان در هندوستان رو بفزونی گذارد و در سال ۵۸۹ معزالدین محمد سام غوری **دهلی** را نیزمسخر کرد وپایتخت قرار داد و از آن زمان شهرهاي مختلف هند کما بیش تحت استیلای سلاطین مسلمان در آمد(۱)

غزنویان اگرچه تا اواخر قرن ششم بر قسمتی از هندوستان

(۱) سبحةالمرجان

(١) [illegible]

[illegible]

[illegible] — ٣

[illegible]

٨ — [illegible]

[illegible]

[illegible]

٨ — [illegible]

[illegible]

[illegible]

١ — [illegible]

(١) : [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

---

۵ — **افغانان لودی** که شش‌تن بودند وازمعاریف آنان : **سلطان بهلول** و **سلطان اسکندر** و **شیر خان سوری** می‌باشند.

۶ — **تیموریه یاسلسلهٔ مغولان هند** که اززمان تیمور بهندوستان راه یافتند و تا استیلای انگلیسان بر آن سرزمین در آنجا فرمانروائی می کردند و ازمعروفترین این سلسله **ظهیرالدین محمد بابر پادشاه** (مؤسس این سلسله) **نصیرالدین محمدهمایون پادشاه — جلال الدین اکبر پادشاه و نورالدین جهانگیر پادشاه** می‌باشند.

تشکیل سلطنت تیموریان درهندورواج ادبیات فارسی دراین عصر

مهمترین و بزرگترین سلسله هائی که درهندوستان فرمانروائی کرده‌اند تیموریان می باشند . درعهد این سلسله رواج ادبیات وزبان فارسی در هندوستان بمنتهی درجه ترقی واعتلا رسید چنانکه متجاوز بریك دوقرن کانون ادبیات و شعر فارسی هندوستان بود و از این جهت از ایران‌هم گذشته بود. پادشاهان تیموری اغلب شیفتهٔ ادبیات فارسی بودند و در بار خود را بوجود سخنوران و شعرای فارسی گوی که از ایران بهند مهاجرت کرده و یا هندی الاصل بودند ، زینت داده بودند . و اغلب ایشان از ذوق وفهم وطبع شعر بی بهره نبودند.

بملاحظه اهمیت فوق الذکر در اینجا مختصری از آغاز لشکر کشیدن **تیمور** بهندوستان و حکومت یافتن اعقاب وی در آنجا و آخر الامر تشکیل سلطنت مغولان تیموری بوسیلهٔ **بابر** در آن سرزمین و کیفیت شیوع ورواج ادبیات فارسی دراین عصر درهندوستان یاد میکنیم:

تیمور در سال ۸۰۰ هجری بسوی هندوستان بالشکری انبوه تاخت

(1) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٨ —

[illegible]

[illegible]

[illegible] (٨٠٧ – ٥٥٧) [illegible]

[illegible]

[illegible] ١ —

(١) : [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکمروایان این شعبه عبارتند از : عمر شیخ بهادربن تیمور، رستم میرزاابن عمرشیخ ـ بایقرامیرزاابن‌عمرشیخ ـ سلطان‌حسین‌بهادربن سلطان منصور وبدیع الزمان میرزا ـ این سلسله بدست محمد خان شیبانی اوزبك منقرض شد .

۳ **اولاد میران شاه** بن امیر تیمور که برهندوستان دست یافته اند و سالهای دراز در آن کشور پهناور حکمرانی میکردند تا بدست انگلیسان از میان رفتند .

مقدمات تشکیل سلطنت‌این خاندان بدینقرار است که جلال‌الدین میران شاه گورکانی پسر امیر تیمور، در زمان پدر حکومت عراق عجم و عرب و آذربایجان ودیاربکر و شام‌بوی واگذارشده بود. چون‌تیمور بسوی هندوستان لشکر کشید تمام ممالك مذکور بعهدهٔ اووا گذار شد پس از مرگ تیمور در ۱۷ شعبان از سال ۸۰۷ ه (۱۹ فوریه ۱۴۰۵ میلادی) ابابکرمیرزا پسر بزرگ میرانشاه‌متصدی‌رتق‌وفتق امورممالك‌پدر خودگردید. میرانشاه‌راهشت پسربود واز آن جمله‌سه تن‌معروف‌شده‌اند :

۱ ـ **سلطان‌خلیل** که‌پس‌از تیمور در ماوراء النهر بحکمروائی برداخت و سلطنتی‌برای‌خودتشکیل‌دادولی‌سرانجام‌بدست‌عم‌خودشاهرخ‌مقتول‌گردید. ۲ ـ **عمرمیرزا** اونیزبدست شاهرخ میرزا کشته‌شد. ۳ ـ **ابابکر میرزا** ـ وی در محاربهٔ که باقرا یوسف ترکمان کرد در حوالی‌تبریز بقتل رسید.

پسر هشتم میرانشاه **سلطان‌محمدمیرزا** بود که دو پسر داشت : یکی **ابوسعیدمیرزا** دوم **منوچهرمیرزا** . ابوسعید میرزا در سال ۸۵۴ در سمرقند بفرمانروائی برقرار گردیدو۱۹ سال پادشاهی کرد وسرانجام

مقتول شد. **سلطان عمر شیخ** پسر سلطان ابوسعید پس از مرگ پدر در **اندجان** و ترکستان قدیم برتخت پادشاهی نشست و مدت ۲۴ سال پادشاهی کرد.

پسر سلطان عمر شیخ، **ظهیرالدین محمد بابر** (۱) پادشاه غازی است که مؤسس سلسلهٔ تیموریان هندوستان است. بابر در ششم محرم ۸۸۸ ه متولد شد و جامی در تاریخ تولدش گفته است:

چون درشش محرم، زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم، آمد «شش محرم»

بابر در دوازده سالگی سال ۸۹۹ در اندجان برتخت پادشاهی نشست و آشفتگی و اختلال را که درامور هندوستان بود برطرف ونزاع و کشمکش را که در میان اعقاب تیمور بود از میان برد و در مدت کمی بر اغلب شهرهای هندوستان دست یافت و چند مرتبه نیز از شاه ایران، شاه اسمعیل صفوی، مؤسس دولت صفویه، دردفع اوزبکان کمك خواست و بیاری آن پادشاه عظیم الشان شهرهائی راکه اوزبکان ازوی گرفته بودند دوباره بدست آورد (۲) خلاصه سخن آنکه، بابر پادشاه، مؤسس سلطنت بزرگی در هندوستان گردید ودهلی را دارالملك خود قرار داد. اعقاب وی متجاوز برسه قرن در هندوستان سلطنت کردند.

نهایت ترقی زبان و ادبیات فارسی در هند در عصر این سلسله بود چنانکه در این عصر مرکز بزرگ ادبیات فارسی، هندوستان گردید و از این جهت بر ایران نیز برتری یافت. پس از انقراض این خاندان

(۱) دائرة المعارف اسلامی کلمهٔ بابر را چنین ضبط کرده است: Babur.

(۲) کاخ دوم ترکتازان هند.

[illegible]

عصر گاهی بمیل خویش و زمانی بدعوت پادشاهان مسلمان هند بدان مملکت مسافرت و یا مهاجرت کرده‌اند و از طرف پادشاهان هند از آنان حسن پذیرائی بعمل آمده است. چنانکه محمد عوفی صاحب **لباب الالباب** در اواخر قرن ششم بهندوستان رفت و سالها در دربار **ناصرالدین قباچه** وپس ازآن **شمس‌الدین ایلتمش** اقامت جست و کتاب **لباب‌الالباب** را بنام وزیر ناصرالدین و کتاب دیگر خود **جوامع الحکایات** را بنام **ایلتمش** تألیف کرد. اغلب عرفا و سیاحان در این دوره سفر هندوستان را بر خود لازم میشمردند و در بلاد مختلفهٔ آن اقلیم سیاحت و با عرفا و دانشمندان آن بلاد معاشرت و مصاحبت میکرده اند چنانکه **سعدی** در سیاحت سی سالهٔ خود سالی چند در هندوستان بسر برد و زبان هندی را بیاموخت ومانند **ابراهیم عراقی** شاعروعارف معروف که در نیمهٔ دوم قرن هفتم بهندوستان مهاجرت کرد و در شهر مولتان قریب ۲۵ سال در خدمت **شیخ بهاء الدین ذکریا**، که از عرفاومشایخ بزرگ هند بوده‌است ؛ریاضت کشید تابمقام و درجهٔ ارشاد رسید سلاطین هند در این مدت علاوه بر آنکه روابط سیاسی با پادشاهان ایران داشتند، باعرفاوشعرا ودانشمندان ایران نیز ارتباطات ادبی داشتند و گاه آنان را بهندوستان دعوت می کرده اند چنانکه **محمودشاه بهمن** پادشاه **دکن** و**غیاث الدین** بن اسکندر **پادشاه بنگاله** هردو **خواجه حافظ** را بهندوستان دعوت کردند. هم چنین **سلطان احمد** بهمن، **بشاه نعمت‌الله** ارادت و عقیدت زیاد داشت و برسر قبر او عمارت و بقعه‌ئی عالی بنا نهاد

پادشاهان مسلمان هند در این دوره اغلب ترویج ازشعر وادب

فارسی میکردند و جوائز و صلات بسیار بفضلا و شعرای فارسی زبان میدادند و در این خصوص حکایات زیاد در تواریخ و تذکره ها موجود است. از جمله حکایتی است که درتذکرهٔ هفت‌اقلیم نوشته است وخلاصهٔ آن این است که مولانا **جلال الدین** قصیدهٔ در مدح **سلطان محمد** پسر سلطان غیاث الدین تغلقشاه گفته بود باین مطلع:

الهی تاجهان باشد، نگهدار این جهان بانرا
محمد شاه تغلقشاه؛ سلطان بن سلطان را

چون مطلع‌را بخواند سلطان اورا منع کرد که باقی قصیده را بخواند وگفت که من ازعهدهٔ صلت جمیع اشعار برنمی آیم . و فرمود تاصره‌های زر آوردند ودرگردا گرد او گذاشتند چون نزدیك بسراورسید برخاست وبایستاد، سلطان‌را خوش‌آمد فرمود تا باردیگر زر آوردند وگرداوچیدند تا بقداو رسید . خود این سلطان نیز در سلاست کلام و لطائف بیان و انشاء و اختراع مضامین ضرب المثل بود(۱)

در این دوره از بین سکنهٔ اصلی هند یاتولد یافتگان در آنجا نیز نویسندگان و شعرای زبر دست بر خاسته اند که بفارسی شعر گفته و یا کتاب تألیف کرده اند از آن جمله**امیرخسرو دهلوی** است (۶۵۱ ـ ۷۲۶) که از اساتید بزرگ شعر در هندوستان بشمار می آید و فی الحقیقه درنظم فارسی بپایهٔ اساتید رسیده و منظومات گونا گونی‌نظیر منظومه ها و مثنویهای نظامی و دیگر استادان سخن فارسی گفته‌است، و اغلب آنها بطبع رسیده است.

خلاصهٔ سخن آنکه از قرن پنجم هجری ادبیات فارسی در

(۱) تذکرهٔ هفت اقلیم خطی

هندوستان رواجی روز افزون یافت و دامنهٔ آن بقرنهای بعد کشیده شد و روابط فکری و ادبی دانشمندان ایران و هند روز بروز بیشتر و محکمتر میشد و مخصوص در اواخر این دوره که این روابط روبزیادتی گذارد و هندوستان مرکز زبان و ادبیات فارسی گردید. لیکن با این وصف درمدت این دوره مرکز اصلی ادبیات فارسی، ایران بود و هندوستان دومین و یا سومین حوزهٔ شعر و ادب فارسی محسوب می گردید:

دورهٔ دوم از تشکیل سلطنت مغولان تیموری تا استیلای انگلیسان

این دوره بتشکیل سلطنت تیموریان در هند بدست بابر پادشاه شروع و بمنقرض شدن این خاندان بدست انگلیسان و تسلط ایشان بر سر زمین هندوستان ختم می گردد.

در این دورهٔ طولانی زبان و ادبیات فارسی در هندوستان و در دربار سلاطین تیموری بمنتهی درجهٔ عظمت میرسد و رواج و شیوعی بسزا پیدا می کند چنانکه مرکز شعر و ادب فارسی، هند می گردد و ایران از این حیث در درجهٔ دوم قرار می گیرد.

پادشاهان تیموری هند همگی توجه خاصی بزبان و ادبیات فارسی داشته‌اند و در ترویج شعرا و سخنوران فارسی زبان و جلب دانشمندان و فضلاء از جاهای دور بمملکت هندو دادن انعام و صله‌های بیشمار بایشان خود داری نمیکرده و اغلب خود نیز ازشعر و ادب فارسی بی‌بهره نبوده‌اند وگاهی قطعه و غزلی میگفتند چنانکه در تذکره های ایرانی و هندی اشعار منسوب بآنان نوشته شده است ازجمله بابر، مؤسس این سلسله؛

بنا بر آنچه در تذکره ها نوشته اند؛ بزبان فارسی و ترکی هردو شعر میگفته است و ازآن جمله این دو بیت منسوب بدوست:

نوروز ونو بهار ومی و دلبری خوش است
بابر بعیش کوش که عالـم دو بار نیست

باز آی ای همای که بی طوطی خطت
نزدیك شد که زاغ برد استخوان ما (۱)

همچنین پسر وی **همایون شاه** نیز گاهی شعر میسروده است ازجمله در موقعیکه از **شیرخانی** افغان شکست خورده و از ملك خود متواری گردیده وپناه بایران آورده این شعر را بدیهةً گفته است:

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست
لیك چون سازم که در پستان قسمت، شیر نیست (۲)

جلال الدین محمد اکبر پادشاه نیز که از بزرگترین افراد این خاندان و ترویج کنندکان آداب و زبان فارسی در هند است دارای طبع شعر بوده و این ابیات منسوب باوست:

من بنگ نمیخورم، می آرید	من چنگ نمیزنم، نی آرید
دوشینه ز کوی می فروشان	پیمانهٔ می بزر خریدیم
و اکنون ز خمار سرگرانم	زر دادم و درد سر خریدم «۱»

این رباعی لطیف نیز منسوب بدوست:

«مینار» که خون شد دلم از دوری او | من بارغمم ز دست مهجوری او

(۱) — مجمع الفصحاء ج — ۱ . (۲) — انتخاب منتخب – خطی نسخهٔ کتاب خانهٔ مجلس شورای ملی . (۳) — مجمع الفصحاء — ج — ۱

در آئینهٔ چرخ نه‌قوس‌قزح است   عکسی است نمایان شده از چوری او (۱)

(مینار اسم معشوقهٔ وی بوده و چوری خلخالی است که از بلور سرخ و سبز و دیگر رنگها و بسیار شفاف است که از چین می آورده اند وزنهای هنددر دست میکرده اند ــ در ایران نیز تا همین اواخر معمول بود)

بابر پادشاه ــ مؤسس این خاندان، پس از آنکه اساس سلطنت خویش را محکم کرد بر اغلب شهرها و ولایات هندوستان دست یافت و **دهلی** را دارالملك خود قرار داد، همت بترویج زبان و ادبیات فارسی گماشت و در تشویق و انعام شعرا و سخنوران فارسی زبان کوشید و گروه زیادی از دانشمندان وسخنوران فارسی گوی را دردربار خودجمع کرد، اعقاب او نیز شیوهٔ پسندیدهٔ اورا سر مشق قرار داده و تا آنجا که میتوانستند از ترویج شعر و شعر گویان فارسی زبان دریغ نمیکرده‌اند و در این شیوه چنان‌شهرت یافتند که اغلب شعرا و دانشمندان این عصر در هر جا که بوده ، شوق زیارت هند داشته و آرزوی‌سفر هندوستان را در سر می‌پخته واغلب بهر طور بوده خود را بهند میرسانده‌اند.

استیلای بابربرهندوستان‌مقارن بود باایامی که **شاه اسماعیل** درایران پایهٔ سلطنت صفویان را بنیان واساس‌مذهب‌تشیع را محکم میکرد. پس ازوی نیز سلاطین دیگر صفوی بیشتر وقت خود را صرف ترویج مذهب شیعه و یا زدو خورد با همسایگان و مجاوزین میکردند و از نیرو مجالی برای تشویق شعرا و ترویج ادبیات و زبان نداشتند. علاوه، چنانکه بعداشاره خواهد شد، روی همرفته چندان‌تمایلی هم‌بترویج شعر و شاعری‌نداشتند.

(۱) ــ سفینه خوشگو ــ خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار .

این اسباب بانضمام آبادی و رواج شعر و ادب در دربار هند، شعرا و نویسندگان ایرانی آن عصر را که اغلب پروردهٔ دربار تیموریان هرات بودند -و چنانکه بعداً اشاره خواهد شد، تیموریان هرات نیز فضل دوست و شاعر پروربودند- از ایران دلسرد کرده بطوریکه این محیط را مناسب برای زندگانی ادبی خود نیافتند و اغلب رهسپار هندوستان گردیده و مورد انعام و نوازش بابر و اعقاب وی گشتند. سفر هند در این عصر یکی از آرزوهای هر شاعر ایرانی بود و اغلب بمفاد این بیت انوری رفتار میکردند:

بهر دیار که در چشم خلق خار شدی   سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر

بزرگان، دانشمندان. عرفا و متصوفه نیز که اغلب دارای ذوق و طبع شعر بودند و در ایران بر اثر نفوذ فقهاً و مجتهدین از یکطرف و اختصاص مسند ارشاد و پیری بشخص پادشاه صفوی از سوی دیگر مجال و موقعی برای نشر آثار و احکام خود نمی یافتند و بالعکس در کشور هندوستان مقتضیات را از هر جهت موجود و موانع را مفقود میدیدند بیدرنك روی بهندوستان میآوردند و در آن زمین رحل اقامت میافکندند تیموریان مقدم این گروه را نیز گرامی میداشتند و در ترفیه حال وارضای خاطر آنان می کوشیدند چنانکه **رکن الدین مسعود مسیح** که -بگفتهٔ آذر بیگدلی- عارفی عاشق و عاشقی عارف بود و گویند قریب صد هزار بیت گفته بود چون از شاه عباس ماضی کم التفاتی دید مطلع ذیل را گفت و از ایران بهندوستان رهسپار شد:

گر فلك یکصبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش

پادشاهان تیموری مقدم او را در هند گرامی داشتند و نوازش بسیارش کردند و او از معتبرین آن دیارشد تا در زمان **شاه صفی** بایران بر گشت.

در نتیجهٔ این دو عامل متضاد، اجتماع شعرای پارسی گوی در هندوستان بدرجهٔ رسیدکه تنها در عهد **محمد اکبر پادشاه؛ ۱۵ تن شاعر** ایرانی الاصل بهندوستان رفتند و در دربار آن پادشاه بخوبی پذیرفته شدند. باقی ازمنه را نیزمیتوان بر همین منوال قیاس کرد.

ادوارد برون(۱) در بارهٔ دربار اکبر شاه وشیوع و رواج ادبیات و زبان فارسی در آنجا و تردد شعرای ایرانی بدانجا و ترویج و تشویق آن پادشاه از شعر فارسی و شعرای فارسی گوی شرحی نوشته که چون با این مقام مناسب است ما در اینجا بنقل آن می پردازیم(۲)

« کتاب منتخبات التواریخ **بداونی** یکی از بهترین منابع موثقه برای جمع آوری اطلاعات راجع بعلماء، زهاد، فلاسفه، ادبا وشعرای دربار **اکبرشاه** هندی است ولی متأسفانه در این کتاب ضیق صفحات مانع از تتبع و تحقیق در اطراف آنان است و من در اینجا فقط بنقل بیانات **مستر اسمیت** (۳)؛ نگارندهٔ تاریخ دوره سلطنت اکبر شاه راجع بشعرای دربار سلطان مذکور اکتفا می کنم:

دوره سلطنت این پادشاه را **می توان دورهٔ طلائی ادبیات فارسی در هندوستان دانست**. دربارش ملجأ فضلا و مأمن شعرا وادباء

---

(۱) Edvard brovn

(۲) نقل ازترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون (گلزار ادبیات ایران درعصر صفوی)

(۳) Smith

بود هزاران شاعر از اقصی‌نقاط عالم بسوی‌وی‌روی آورده‌و کاملامشمول عواطف و احساساتش میگردیدند در میان‌شعراء دربار ، ۵۹ نفرهمیشه در صف‌اول قرار میگرفتند و **عرفی** یکی از آنها بود ، ۱۵۰ نفردیگرهم بودند که در دربار حضورداشتند ولی‌اشعار خودرا بتوسط دیگران بحضور شاه فرستاده و در عوض صلات و جوائز ثمین و گرانبهـا در یافت می داشتند .

ابوالفضل وزیر ، منتخبـات زیادی از اشعار شعرای مذکور را در کتاب خود ذکر نموده و بالجمله راجع ببرادر خود ، **فیضی ملك‌الشعراء دربار اکبر شاه**؛ تذکر داده‌واشعار وی را «**فوائدادب**» دانسته . من ترجمهٔ انگلیسی بعضی ازاین منتخبات را مطالعه نموده‌ام ولی متأسفانه آنها را فاقد لطافت و زیبائی که ابوالفضل بدان اشـاره می نماید یافتم ! .

بداونی در جلد سوم **منتخبات‌التواریخ راجع بشرح حال ۳۸ نفر شیخ ، ۶۹ نفر مجتهد ، ۱۵ نفر فیلسوف و حکیم و ۱۶۷ نفر شاعر که بیشتر آنها بزبان فارسی شعر میسروده و یاآنکه ایران وطنشان بوده تذکر میدهد**. غالب اشخاص مذکور در دربار حضور داشته و متنعم بنعماء آن سلطان ادب پرور بوده اند »

خلاصهٔ سخن آنکه در عصر سلطنت تیموریان هند ، زبان و ادبیات فارسی‌در آن کشورباندازهٔ روبترقی‌وشیوع گذاردکه سفرهندوستان‌ یکی از ارمانهای هر شـاعر و فاضل ایرانی شده بود و این معنی‌بخوبی از اشعارشعرای آن عصر آشکار است .

کسانی که در این دوره توانائی رفتن بهند داشتند بیدرنك رخت‌سفر بدان‌صوب برمی‌بستند و کسانیکه توانائی نداشتند دراشعار خود اظهار میل واشتیاق بسفر هند میکردند چنانکه **صائب** گوید :

همچون سفر هند که در هر سر هست
رقص سودای تودر هیچ سری نیست که نیست

ابو طالب کلیم گوید : اسیر هندم وز این رفتن بیجا پشیمانم ...

و نیز همو در توصیف هند گوید :

توان بهشت دوم گفتنش بدین معنی — که هر که رفت از این بوستان پشیمان شد

برون — در تاریخ ادبیات خود — از قول **شبلی** نقل میکند که علاقهٔ **کلیم** بهندوستان باندازه بود که زبان هندورا آموخته و اشعاری بدان زبان سروده است وقتی سلطان عثمانی از روی غرور وتکبر مراسلهٔ تحقیر آمیزی **بشاه جهان** نوشته و اورا سرزنش کرده بود که چراخود را شاه جهان خوانده با اینکه قلمرو پادشاهی او فقط هندمیباشد، کلیم از جانب ولینعمت خود بیت ذیل را در جواب گفت :

«هند» و «جهان» زروی عدد هر دوچون یکی است
شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

علی قلی سلیم گوید :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال
تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

تشویق زیاد پادشاهان هند از شعرا و فضلای فارسی گوی و ترویج ایشان اززبان وادبیات فارسی، باعث شد که بسیاری از دانشمندان هندی الاصل

[illegible]

فکر ایرانی میکرده‌اند ـ بازرگانان خلیج‌فارس از ابتدای قرن‌نهم درشهر **گجرات** ساکن شدند ـ غوریان و اعقابشان (تاجیکها) نیز از نژاد ایرانی بودند .. . بعلاوه ممالك شیعی مذهب هند و امرای آنجا بالطبع متمائل بایرانیان بوده و پیوسته بسیاری از مردم ایران را بسوی خود میکشیده اند . همچنین در عصر حاضر ، حکومت ایرانی (رژیمان) نواب کامبیه،(۱) بوسیلهٔ جلب بازرگانان ایرانی بر قدرت و قوت خود می‌افزاید . » (۲)

تیموریان مغول هند تا اواخر قرن ۱۸ میلادی در هندوستان باستقلال پادشاهی کردند از اوائل‌قرن ۱۹ نفوذسیاسی و تجاری‌انگلیس در آن سرزمین رو بوسعت گذارد . در سال ۱۲۱۷ هجری(۱۸۰۳ میلادی) دهلی را گرفتند وماهی یك لك روپیه برای شاه عالم (آخرین پادشاه مهم و مستقل تیموری) که نابینا بود معین کردند و وی در ۱۲۲۱ بمرد .

پس از او چندتن دیگر از تیموریان در هندوستان نام و نشانی از پادشاهی داشته اند تا آنکه آخرین افراد این خاندان **بهادرشاه** که شاه زادهٔ شاعر و فاضل و ادیب و موسیقی دان‌و خوانندهٔ بود ، بجهاتی‌که‌در تواریخ نوشته اند تا بدست انگلیسها بازنش **زینت‌محل** و پسر کهترش بکشور **برمه** تبعید شد و در آنجا به بیماری ترعند درگذشت (۱۲۷۹ هجری= ۱۸۶۲ میلادی) وچراغ پادشاهی تیموریان که بیش ازسیصد سال درکشور هندوستان روشن بود یکباره خواموش شد (۳)

۱ — ۲Cambay — دائرةالمعارف اسلامی . ج — ۲

۳ — ترکتازان هند . کاخ چهارم صفحات : ۴۶۳ — ۴۶۹

فصل چهارم

چگونگی ارتباطات دو مملکت در عصر صفوی و تأثیر آن در ادبیات فارسی

مقدمه تاریخ ادبی کاملا با تاریخ سیاسی ارتباط داشته و هر یك از این دو در دیگری مؤثر میشده است. نسبت بین تاریخ ادبی و تاریخ سیاسی در ممالك مختلف، متفاوت بوده است.

نظر باین علاقه و ارتباط شدید که بین تاریخ ادبی و تاریخ سیاسی وجود دارد و علاوه تأثیراتی که وضعیت ادبی هر دوره در دورهٔ بعد می‌بخشد مناسب است قبل از شروع بتعریف و شرح ادبیات دورهٔ صفوی و روابط آن با ادبیات هندی و روابط ایران و هند در آن دوره از جنبهٔ سیاسی و فکری و ادبی مقدمهٔ مختصری از تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ سیاسی و ادبی دورهٔ قبل آن و تشکیل دولت صفوی، بیان گردد.

اوضاع سیاسی و ادبی ایران پیش از دورهٔ صفویه

اوضاع سیاسی ایران در دورهٔ ما قبل صفویه (یعنی قرن ۹ هجری) بسیار مغشوش و آشفته بود تیمور که چون سیلی هائل از ترکستان بطرف اکثر ممالك مشرق زمین سرازیر شد و آسیب و خرابی او باکثر جاهائی که قدم گذارد، کمابیش، رسید در سال ۸۰۷ وفات یافت و جهانی از گزندش رهائی جست پس از مرگ او ایران معرض زد و خورد اعقاب و اولاد او گردید و میدان تاخت و تاز امرا و طوایف ترك و ترکمان و اوزبك شد و در نتیجه مجالی برای

رشد و سر بلندی علوم و ادبیات پیدا نشده مگردر گوشه وکنار، ودربار بعضی از امرای فضل پرور، و اولاد تیمور، ولی در عین حال در این یك قرن آشفته حال ، ادبیات فارسی بر اثر حوادث و علل سیاسی و ادبی تأثیرات مهمی داشته است از قبیل نفوذ زبان و اشعار فارسی در مملکت عثمانی آن زمان (ترکیه کنونی) و تاسیس یك مرکز مهم علمی و ادبی فارسی در هندوستان ــ که برخی از کیفیات و خصوصیات آن بیان شد. و ظهور شعراء ذواللسانین که هم بفارسی شعر میگفتند و هم بترکی وبا بهندی ، و دیگر مزایا و خصوصیات که مخصوص این قرن است .

مقارن ظهور و خروج شاه اسمعیل صفوی چندین خاندان وسلسله در هر گوشهٔ از ایران فرمانروائی میکردند و غالباً با هم در جنك و ستیز بودند : گاهی این بر آن چیره و هنگامی آن برین پیروزی میبافت . سلسله های مهم و معروف این عصر عبارت بودند : اعقاب تیمور ؛ ترکمانان (آق قوینلو ـ قره قوینلو) ازبکان ماوراء النهر ، مرعشیان خوزستان و امرای مستقل گیلان و مازندران . از بین پادشاهان و امرای خاندان های فوق فقط شاهزادکان تیموری عموما توجهی بزبان و ادبیات فارسی داشتند و تشویق از فضلا و شعرا میکردند و اغلب حودبی بهره ازذوق وطبع شعر نبودند ولی امرای دیگر یا توجهی بعالم علم و ادب نداشته اند و یا اگر هم ندرةً درمیان آنان یك تن فضل پرور علم دوست بوده است چندان معروف نشده و اثری قابل ذکر از او برجا نمانده است

اینك بطور مختصر ، وضعیت سیاسی و ادبی ایران رادر قرن مذکور و یا دورهٔ ملوك الطوائفی ، در دربار و قلمرو پادشاهان و امرای مهمتر

(٨٠٧−٥٥٧)

که خسارات و صدماتی که از لشکر کشیهای پدرش بر شهرها و مردم وارد شده بود جبران کند. خود مردی سلیم‌النفس وصلح جوی وآرامش‌طلب بود واز اینروی با سلاطین ممالك مجاور از قبیل هند ، روم و چین روابط دوستی و صلح و مسالمت بر قرار داشت و فی‌الحقیقه‌عهدوی‌دورهٔ آسایش مردم و فراغ مملکت از گرفتاری بود .

شاهرخ در سال ۸۵۰ مردو بمرگ وی دورهٔ آرامش و آسایش خاتمه یافت وبار دیگر اختلال وبی انتظامی در امور مملکت وکشمکش بین اولاد تیمور شروع گردید. ایلات و طوائف ترك و ترکمان و ازبك و دیگران نیز که هماره منتظر هرج و مرج بودند از گوشه و کنار بنای تاخت و تاز در خاك ایران گذاردند .

جانشین شاهرخ پسرش **الغ بیك** بود که پس ازسه سال پادشاهی بدست پسر خود **عبداللطیف** کشته شد . عبداللطیف‌نیز که برای رسیدن بتخت پادشاهی مرتکب بدترین جنایات و شنیعترین اعمال شده بود ، از پادشاهی حظی نبرد و پس از شش ماه حکمرانی بدست سپاهیان خویش مقتول گردید (۸۵٤) بعد از عبداللطیف ، **عبدالله** سلطان نوهٔ شاهرخ چند سالی در خراسان و ماوراءالنهر حکمرانی کرد و او آخرین‌شخص این شعبه بود .

شعبهٔ دیگر از اولاد تیمور در هرات، مرکز حکمرانی و مجمع علم و هنر و ادب تشکیل دادند سر سلسلهٔ این خاندان، **عمرشیخ بهادر** پسر تیمور بود و معروفترین افراد این سلسله **بایقرا میرزا** بن عمرشیخ و **سلطان حسین** بهادر میباشند . آخرین افراد این‌خاندان **بدیع‌الزمان**-

میرزا است که در سال ۹۲۰ از ازبکان شکست یافت و از جلوآنان فرار کرد و **بشاه اسماعیل صفوی** پناهنده شد و مدتی در تبریز بسر برد و از شاه صفوی مقرری ماهیانه برای او مقرر گردید لیکن سرانجام باسلا مبول رفت و در آنجا بمرض طاعون بسال (۹٤۰ هجری) درگذشت و این آخرین شاهزادهٔ مستقل تیموری در ایران بود.

جنگهای این خاندان غالبا با ازبکان بود که پیوسته بخاك خراسان تاخت وتاز میکردند و این تاخت و تاز بدو رهٔ بعد نیز سرایت کرد، چنانکه یکی از گرفتاریهای عمدهٔ شاهان اولیه صفوی، جلوگیری از هجوم و قتل و غارت ازبکان بود در خراسان **سلطان حسین بهادر** که معروفترین این سلسله است جنگهای زیاد با اوزبکان کرد و چند بار آنان را شکست داد واز این رو لقب **ابوالغازی** یافت.

شعبهٔ سوم اولاد تیمور در هندوستان تأسیس سلطنت کردند و تا استیلای انگلیس بر آن سرزمین استقرار داشتند چنانکه در فصل پیش بتفصیل بیان شد.

اولاد تیمور در هر جا سلطنت کوچك یا بزرگی تشکیل دادند، جمعی ازعلماء، هنرمندان، شعرا، فضلا را نیز دور خودگرد آوردند وبتشویق هنرمندان و دانشمندان پرداختند. شاهان و شاهزادگان و امرای این خانواده اغلب خود دارای ذوق بوده و با عرفا و شعرا و فضلا معاشرت ومصاحبت میکرده اند وبا اینکه غالبا مشغول زدوخورد داخلی وکشمکش خانوادگی بوده اند معهذا ازترویج ادبیات فارسی و فنون جمیله وصنائع مستظرفه (معماری، حجاری، نقاشی؛ و تذهیب کاری و نظائر اینها)

خود داری نمیکرده اند، بدینجهت ترقی صنائع ظریفه در دورهٔ تیموریان در ایران بمنتهی درجه رسید.

از پادشاهان این طایفه که دارای ذوق و فهم ادبی بوده اند یکی **خلیل سلطان** است که پس از تیمور تقریبا سه سال سلطنت کرد این شاهزادهٔ شاعر و دارای دیوانی بوده و در اکرام و تشویق شعرا مبالغه زیاد میکرده است. گویند در دم مرگ این شعر را گفته است:

گفتم بجاهلی، نکشد کس کمان ما   مرگ آمد و کشید و کج آمد گمان ما

از بزرگترین افراد این خاندان **شاهرخ** است که در عین حال هم متقی و متدین بآداب دینی بوده و هم تشویق از شعرا و فضلا و ترویج از فنون جمیله و صنائع ظریفه میکرده است. همواره جمعی از دانشمندان و هنرمندان را در دربار خود داشت و در زمان او علما و شعرا و تاریخ نویسان نامی از ایران برخاستند. وی بفنون ظریفه از قبیل: حجاری نقاشی، موسیقی، معماری و تذهیب کاری عشق فراوان داشت و این صنائع در زمان او خصوصاً و در دورهٔ تیموریان عموماً رواج بسزا داشت و دامنهٔ آن بزمان صفوی کشیده شد و در آن عصر نیز رواج و شیوع کامل پیدا کرد.

دولتشاه سمرقندی در حالات شاهرخ نوشته است: «چهار هنرمند در پایتخت شاهرخ بوده اند که در ربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته اند، **خواجه عبدالقادر** مراغهٔ درعلم ادوار و موسیقی و **خواجه یوسف** اندگانی در خوانندگی و مطربی و **استاد قوام الدین** درمهندسی و طراحی و معماری، و مولانا **خلیل مسعود** که ثانی مانی بود»

شاهرخ پنج پسر داشت که اغلب آنان در تحصیل علم و هنر کوشیده بودند و در نتیجه خود دارای علوم و صنایع بدیع بوده اند و علاوه در ترویج فضلا و هنروران سعی بلیغ میکردند. از میان پسران وی **میرزا الغ بیك** جانشین او و **بایسنقر میرزا** بانواع کمالات و علوم و صنائع آراسته بودند.

میرزا الغ بیك در علوم هندسه و هیئت و نجوم مهارتی کامل داشت. چنانکه دولتشاه سمرقندی دربارهٔ او می‌نویسد «... بروزگار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین ... پادشاهی بحکمت و علوم مثل میرزا الغ‌بیگ بر مستقر سلطنت قرار نیافته. در علوم ریاضی وقوف تمام داشت چنانکه رصد ستارگان بست باتفاق حکمای عهد خود چون مفخر الحکماء والعلماء **قاضی‌زادهٔ رومی ومولانا غیاث‌الدین جمشید کاشانی** و آن دو هر دو بزرگوار فاضل آن کار باتمام نا رسانده وفات یافتند و الغ بیك همگی همت بر انجام آن کار گماشت و باقی رصد را بانجام رساند و زیج سلطانی اخراج نمود خطبه بنام خود نوشت و الیوم نزد حکماء این زیج متداول و معتبر است و بعضی این را به زیج نصیری ایلخانی ترجیح میکنند. و در خطهٔ سمرقند مدرسهٔ عالی بنا فرمود که در اقالیم بزینت و رتبت و قدر آن مدرسهٔ عالی نشان، نمی‌باشد و الیوم در آن مدرسه عالی زیاده از صد نفر طالب علم متوطن و موظفند.»

الغ بیك بدست عباس نامی که از طرف پسرش میرزا عبداللطیف مامور قتل وی شده بود کشته گردید. رباعی ذیل را در تاریخ قتل او گفته اند:

الغ بیگ بحر علوم و حکم — که دین نبی‌را همو بود پشت
زعباس شهدشهادت چشید — شدش‌سال‌تاریخ‌عباس کشت (٨٥٣)

بایسنقر (٨٠٢-٨٣٧) بایسنقر پسر دیگر شاهرخ که درحیات پدر بدرودجهان گفت ، از هنرمندان و فضلای عصر خود بوده است مخصوصاً در حسن خط از استادان درجهٔ اول بشمار میرود خط فارسی را بشش قلم در نهایت زیبائی می‌نوشت علاوه دارای ذوق ادبی و شعری نیز بوده ارباب فضل و علم را دور خود جمع می‌کرده و کتب علمی و ادبی را از جاهای دور خریداری می‌نموده چنانکه گویند که چهل کاتب‌وخوش‌نویس درکتابخانهٔ او بکتابت و استنساخ کتب‌اشتغال داشتندو رئیس آنها جعفر تبریزی‌شاگرد عبدالله پسر میرعلی بوده است . برای تذهیب و تجلید و تصویر کتب خویش صنعتگران و نقاشان و خطاطان را ازهر گوشه وکنار بنزد خود می‌خوانده و برای هر یك حقوق گزاف معین می‌کرده است خلاصه سخن آنکهٔ صنعت کتاب و تصویر نقاشی و تجلیدوتذهیب‌دردورهٔ‌بایسنقربحد کمال‌رسید ودرحقیقت موجدومؤسس این صنائع در ایران وی بوده است .

بایسنقربزبان ترکی وفارسی نیز شعرمیسروده و همیشه در مجلس و دربارش گروهی از ظرفا وادباء خوش مشرب حاضر میبوده اند مقدمهٔ شاهنامه که بنام وی معروف است بفرمان او و در زمان او نوشته شده است (٨٢٩)

یکی دیگر از شاهان و شاهزادگان تیموری که خدمت زیادی بعلم و ادب کرده است **سلطان حسین بایقرا است** که در هرات سلطنت

میرزا پسر بدیع‌الزمان نیز دارای ذوق شعر بوده و بنام ایشان اشعاری در تذکره‌ها نوشته اند .

باری خلاصهٔ سخن آنکه اعقاب تیمور همگی ؛ کم و بیش ؛ عشق مفرطی در ترویج وتوسعه ادبیات فارسی کوشیدند و اغلب خود نیز دارای ذوق و فهم ادبی بودند و بانواع هنر ها و علوم و آداب آراسته . و اگر بخواهیم نام یکی یکی از آنان را در اینجا ذکر کنیم و آثار و نتائج افکار ایشان را شرح دهیم از موضوع بحث دور میشویم فقط مقصود اشاره مجملی بود بوضعیت ادبیات در قرن پیش ازدورهٔ صفویه و کیفیت رفتار شاهان و شاهزادگان و امراء نسبت بعالم علوم و ادبیات . گوئی زمینهائی را که تیمور ، مؤسس این خاندان که هنوز خود کاملا خوی وروش مغولی داشت از خونهاي هزاران بیگناه آبیاری کرده و جوی ها از خون آن بیچارکان روان ساخته بود فرزندان و احفاد او ثمرهٔ علم و ادب وهنر از آنها بدست آوردند و برای دوره های بعد از خود بیادکار گذاردند !!

این نکته را لازم است در اینجا یاد آور شویم که یکی از علل و عوامل مهم رواج و شیوع « سبك هندی » در ادبیات فارسی که در دورهٔ بعد (عصر صفوی) ظهور و شیوع زیاد پیدا کرد در بار پادشاهان و شاهزادگان تیموری این قرن است که در قسمتهای شرقی ایران حکمرانی میکردند .

چنانکه قبلا شرح دادیم ، شاهان و شاهزادگان تیموری عموماً ترویج از زبان و ادبیات فارسی میکردند وبالنتیجه در دورهٔ آنها شعرا

وفضلا ومؤلفین زیاددرایران‌بوجود آمدند وچون یك‌شعبهٔ مهم ازتیموریان در هندوستان حکمروائی میکردند ـ و پادشاهان آن شعبه نیز حامی و طرفدار ادبیات فارسی بودند ـ از اینروی روابط سیاسی و ادبی بین ایران و هند در این عصر زیاد شد و در نتیجه طرز افکار و خیالات مردم هند، در بین نویسندگان و شاعران ایران شیوع یافت و در دورهٔ صفوی عمومیت پیدا کرد و بنهایت درجه رسید. نیز باید متذکر باشیم که ترقی و تکمیل صنائع ظریفه و فنون جمیله در عصر صفوی از قبیل: معماری، حجاری، گچ‌بزی، کاشی‌پزی، نقاشی، خطاطی، تصویر، تجلید، تذهیب، و نظائر اینها در واقع ارثی بود که از تیموریان بصفویان رسید و بوستان پرگل وسبزهٔ آباد و خرمی بود که گلهای آن بدستیاری شاهان و شاهزادگان تیموری آبیاری و تربیت شده بود.

اوزبکها و ترکمانها

مقارن ظهور صفویه و معاصر تیموریان، دو سلسلهٔ دیگر نیز درایران فرمانروائی میکردند و این سرزمین را مورد کشمکش و تاخت وتاز قرار داده بودند. یکدسته از آنها در سمت شرق ایران و ماوراء النهر مشغول حکمرانی و یا تاخت و تاز و غارتگری بودند و بنام **اوزبك** شناخته میشدند. دسته دیگر در سمت مغرب ایران یعنی حدود آذربایجان و قسمتی از کردستان، تاسیس سلطنتی کرده بودند ومعروف بترکمان های روم بودند.

۱ - **اوزبکها** ـ طوائف اوزبك‌ازاعقاب **جوجی‌خان** پسرچنگیز بودند و کاملاعادات و خوی مغولی داشتند و هماره بغارتگری وهجوم

[illegible]

(٥١٦) [illegible]

[illegible]

٣٠٦ [illegible]

[illegible]

[illegible]

پیر و جوان را از دم تیغ بیدریغ گذراندند و کارهای اجداد خود **چنگیز** و هلاکو را دوباره از سر گرفتند. از کارهای بسیار زشت و جنایاتی که پادشاهان وامرای اوزبك مرتکب میشده اند؛ کشتن بسیاری از دانشمندان و فضلا و شعرا بوده است بجرم تشیع، از آن جمله ـ بگفتهٔ صاحب آتشکده ـ **هلالی جغتائی** شاعر معروف قرن دهم هجری که دارای ذوقی عالی و طبعی گهربار و حسن و جمالی دلفریب بود و در جوانی بهرات رفته و مثنوی های **شاه و درویش** و **صفات العاشقین** و **لیلی مجنون** بنظم آورده بود بجرم تشیع کشتهٔ تیغ بیدریغ **عبدالله خان** ظالم سفاك گردید (۹۳۹) ونیز حزینی (**سید حسن قاضی**) بحکم عبدالله خان مذکور در هرات، بجرم تشیع بقتل رسید. این شعر ازاوست:

توان بهجر توآسان وداع جان کردن ‌ ‌ ‌ ولی وداع توآسان نمیتوان کردن

برای بدست آوردن درجه سفاکی و بی باکی این امراء و قاضیان دربار آنها بهترین شاهد کتابهائی است که در هنگام محاصره شهرمشهد بین علمای خراسان و علمای ماوراء النهر رد و بدل شده است (رجوع شود بعالم آرا).

۲ ـ **ترکمانهای روم** ـ این طایفه اصلا در دیاربکر و نواحی آسیای صغیر سکونت داشتند و در دورهٔ تیموری بجانب ایران آمده و در آذربایجان سکونت اختیار کردند. طوائفی که از آنها در ایران امارت و حکمرانی کرده اند دو دسته بودند: **آق قوئینلو** و **قره قوئینلو** یا **بایندریان**. از معاریف طائفهٔ اول **قرایوسف** است که در آذربایجان

[illegible]

(٨٨٧ ٣٠)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوه بجنبد چو بجنبم زجای چرخ نخیزد چو بخیزم زپای

گرچه‌جوانی‌است‌نه‌فرزانگی‌است این‌نه‌جوانی‌است‌که دیوانگی‌است

کودکی ارچند هنر پروراست خرد بود گر همه پیغمبر است

کی‌رسد این مرتبهٔ من بتو از پدر من بمن از من بتو

چون ابیات به پیربداق رسید ، اشعارذیل را درجواب‌آنها فرستاد:

مثنوی

ایدل دولت بلقای توشاد باد تورا شوکت‌و بخت و مراد

نیستم آن طفل که دیدی نخست با لغم و ملك ، ببالغ درست

شرط ادب نیست مراطفل خواند بخت چو بر جای بزرگم نشاند

هر دو جوانیم : من و بخت من با دو جوان پنجه بهم بر مزن

با منت از بهر تمنای ملك خام بود پختن سودای ملك

تیغ مکش بررخ فرزند خویش رخنه مکن گوهر دلبند خویش

پختهٔ ملکی دم خامی مزن من زتو زادم تو نزادی زمن

شاخ کهن علت بستان بود نخل جوان زیب گلستان بود

کشورمن‌نیست‌کم ازکشورت لشگر من نیست کم از لشگرت

خطهٔ بغداد بمن شد تمام کی دهم از دست بسودای خام ؟!

چون توطلب میکنی‌ازمن‌سریر من ندهم گر بتوانی بگیر

از این حکایت و نظائر آن که در تواریخ ضبط است برمی آید که امیر مذکور و پسرش توجهی بشعر و ادب داشته و خود نیز دارای‌ذوق ادبی بوده‌اند . جهانشاه درسال ۸۷۲ درجنگ‌با **اوزون‌حسن** آق‌قوئینلو کشته گردید،

(1)

« (1)

. . . »

از آنچه در بارهٔ امرا و سلاطین ترکمان ذکر شد و علاوه مطالب دیگری که در کتب تواریخ و تذکره ها در بارهٔ آنان نوشته اند چنان برمی آید که پادشاهان مذکور ، از جنبهٔ ترویج علوم وادبیات وصنائع ظریفه و فنون جمیله و تشویق از دانشمندان و هنرمندان و نویسندگان وشعراء ، بپایهٔ شاهان و شاهزادگان تیموری نبودند ولی از حیث عکس آن نیز بدرجهٔ از بکان نمیرسیدند و میتوان گفت که رو یهمرفته امرای مذکور مخالف باعلوم و فضائل و عمران و تمدن نبوده و بلکه برخی از آنان ؛ کما بیش ؛ خدماتی نیز بعلوم و ادبیات کرده اند .

در این قرن امرای مستقل و نیمه مستقل دیگری نیز در گوشه و کنار ایران وجود داشتند از قبیل **مرعشیان در خوزستان و کیایان در گیلان** . مرعشیان بیشتر جنبهٔ مذهبی داشتند و از ایشان چیزی در بارهٔ علوم و ادبیات وصنائع وعمران شان نداریم ،ولی در میان امرای گیلان کسانی فضل پرور بوده اند که در زمان آنان و بنام ایشان کتابهائی تألیف شده است .

رویهمرفته از مطالعهٔ اوضاع سیاسی و ادبی قرن نهم چنان برمیآید که ادبیات فارسی و صنائع و فنون ظریفه و جمیله در ایران رواج و ترقی بسزا داشته است وقرن مذکور با آنکه ازجهت سیاسی آشفته ترین دوره های تاریخی ایران بعد از اسلام است ولی از حیث رواج و شیوع زبان فارسی در داخل ایران و ممالك مجاور (ازقبیل هند و عثمانی) و ترقی صنائع مستظرفه و فنون جمیله که سابقاً بدان اشاره کردیم ، از بهترین عصر های ایران محسوب میشود و کم و بیش این مزایا بدورهٔ

[illegible]

گفتهٔحکیم طوسی :

زبان کسان ازپی سود خویش　　بجویند ودین اندر آرند پیش

رفتار نموده و نسبت بممالك مفتوحه و ملل مغلوبه گاهی رفتار هائی می کردند که بهیچگونه با روح و حقیقت شریعت مهذب پیغمبر اسلام درست نمی آمد چهآنکه گاهی حس نژادی بنیّت جهاد آمیخته شده و حس برتری وبهتری نژاد عرب بر دیگر نژاد ها محرك سرداران لشکر و بلکه خلفا یا سلاطین اسلامی می شد نتیجهٔ همین احساسات شوم بود که مقداری از آثار ایرانیان نابود شد و درقرون اولیه اسلام و مخصوص دورهٔ زشت امویان با آنانهمچون بندگان(موالی) رفتارمیشد.

ایرانیان ؛ بشهادت تواریخ معتبر و صحیح ؛ اغلب از روی میل و رضا بدین اسلام گرویده بودند و مخصوصاً طبقه متوسط و پستکهاز ستم و جور اشراف و آزادگان بستوه آمده و از امتیازات وطبقهبندی که در دورهٔ ساسانیان معمول شده بود سخت در رنج وعذاب بودند و از دین وآئین آمیخته بهزاران موهوماتوشاخهوبرگ، که نشانی ازگفتار زردشت نداشت بیزاری داشتند ؛ دیانت اسلام را بهترین راه نجات خود دیدند وازینرو آنرا استقبال کردند و آزادی و مساوات و اختیاردر تحصیل دانش وهنر را ـ که پیش از آن نداشتند برای خود خریدند ـ لیکن چون بدرفتاری خلفاء و عمال ایشان را نسبت بخود دیدند و ازرفتار نکردن آنان بدستورات واحکام اسلام آگاهشدند بعناوین مختلفی درصدد قیام بر ضد عرب وخلیفه بر آمدند کهیکی از آن قیامها نهضتابومسلم خراسانی بود برای از بین بردن خلافت ظالمانهٔ بنی امیه و بر قرار

کردن خلافت حقهٔ آل علی ـ که از همان آغاز امر میل ایرانیان بجانب ایشان بود و از ایشان نیز دربارهٔ ایرانیان طرفداری و حمایت درمواقع بسیار میشد ـ ولی ابومسلم بمقصد واقعی خود نرسید و کشتهٔ خیانت عباسیان گردید!

از اواسط قرن سوم هجری امرای مستقل و نیمه مستقل شروع به نهضت کردند که مقدم ایشان صفاریان و سامانیان و دیلمیان هستند که هر سه سلسله ایرانی خالص بودند این امرا نیز نتوانستند بر تمام خاک ایران حکمروائی کنندو سرحدت خود را بسرحدات دورهٔ ساسانی برسانند علاوه در ظاهر نیز مطیع وتابع دربار بغداد بودند و بنام خلیفه خطبه می خواندند و از او فرمان میگرفتند و لقب می یافتند ولی درعین حال بیشتر آنان از هرگونه خدمت بزبان و ادبیات فارسی خود داری نکردند و در حقیقت زبان و ادبیات فارسی کنونی را آنان بوجود آوردند ودر معرض بسط و توسعه گذاردند مخصوصاً امرای نجیب وفضل پرور سامانی که روزگار نیز تا اندازهٔ بایشان مساعدت کرد و نه تن از ایشان متجاوز بر یکقرن (۲۶۱ ـ ۳۸۹) در ماوراءالنهر وخراسان پادشاهی کردند و نویسندگان و شعرای زبر دستی را در این مدت پرورش دادند.

بعد از این امرای ایرانی نژاد، پادشاهان و سلاطین دیگری در ایران پیدا شدند و بر تمام ایران استیلا یافتند سرحدات مملکت خود را تقریباً بسرحدات ایران دورهٔ ساسانیان برسانیدند و تمام مردمان ایران را تحت حکومت واحده آوردند ولی چون اغلب آنها از نژاد ایرانی نبودند سعی در ایجاد وحدت ملی نمیکردند.

صفوی روابط ایران با ممالك غیر همسایه از قبیل : پرتقال، اسپانی، انگلیس، فرانسه، روس و چین نیز آغاز شد و از آن ممالك به ایران و بالعکس سفراء و نمایندگانی رد و بدل میشد و باینجهت راه رفت و آمد سیاسی و تجاری بین ایران و آن ممالك باز گردید و روز بروز فزونی یافت تا امروز که ایران با اکثر ممالك معظم دنیا ارتباط دارد .

شاه اسمعیل موسس این سلسله در سال ۹۰۵ بسن ۱۳ سالگی خروج کرد و بعزم انتقام کشیدن از **فرخ یسار** حاکم شیروان که پدرش **سلطان حیدر** را کشته بود با گروهی از مریدان از گیلان حرکت کرد و بنیاد هستی ویرا برانداخت(۱) و از آن هنگام کار وی رو به پیشرفت گذارد در ۹۰۷ بر **الوندبیك** آخرین شخص دودمان آق‌قوینلو فیروزی بر متصرفات وی استیلا یافت سکه و خطبه بنام ائمهٔ هدی و القاب خود زد خلاصه آنکه در مدت کمی امرا و حکام جزء گیلان و مازندران و شیراز و لرستان را از بین برد و بر **شیبك خان** امیر ازبکان که اهمیت یافته بود چیره شد و اورا درجنك بکشت و ماوراءالنهررا بتصرف در آورد و بدینسان سراسر ایرانرا از وجود امراء و حکام ملوك‌الطوائفی آزاد کرد و تحت حکومت واحده در آورد، و پس از ۲۵ سال پادشاهی در ۹۳۰ بدرود زندگانی گفت .

آباء و اجداد وی همه از مرشدان و شیوخ تصوف بوده و هر کدام جمعی مرید و معتقد داشتند . نسب وی به شش واسطه بعارف و مرشد مشهور **شیخ صفی‌الدین** اردبیلی و به ۱۶ واسطه ـ چنانکه در

(۱) تحفهٔ سامی

نسبنامه این خاندان نوشته اند ـ بامام هفتم **حضرت موسی کاظم** علیه السلام میرسیده است و بواسطهٔ همین شرافت نسب در نزد ایرانیان، بزرگوار و عزیز بوده‌اند و لشکریان ایشان بجنبهٔ مریدی اطاعت پادشاه صفویرا که پیر طریقت و مرشد بزرك برحق میدانسته اند برخود لازم میشمرده اند.

از طرف مادر نسب **شاه اسمعیل** بامرای ترکمان آق قوینلو میرسیده است زیرا پدرش **سلطان حیدر** داماد **اوزون حسن** بود.

در اینجا باید متذکر باشیم که مفهوم ملیت در آن عصر غیر از مفهومی است که در این عصر پیدا کرده است. درعصر ما ازمصادیق عمدهٔ «وحدت ملی» همنژادی، همزبانی و نظائر اینها است ولی در آن عصر، رکن اعظم ملیت، مذهب بود و از اینروست که می بینیم در دربار شاه اسمعیل زبان ترکی نیز معمول بود و سلاطین عثمانی گاهی بفارسی شعر می گفتند و نامه می نوشتند و خود را جانشین فریدون و جمشید می دانستند (سلطان سلیم پادشاه عثمانی در نامه هائی که بشاه اسمعیل صفوی می نوشت خود را جانشین و وارث جمشید و فریدون یاد میکرد و اورا ثانی و تالی افراسیاب) ولی معذالك در همان زمان براثر امتیاز مذهبی میان دو مملکت ایران و عثمانی، مردمان این دومملکت باهم در کمال نفاق بودند و در زیر سایه تشیع و تسنن می جنگیدند و ایرانیان بنیروی همان روح قوی در بسیاری از جنگها برعثمانیان انبوه وباشکوه چیره و پیروز می شدند،

باری بزرگترین خدمت صفویان با یران آنستکه پس از ۹ قرن دوباره ملیت ایران را بنام تشیع ودر سایهٔ مذهب زنده کردند و بدینسان

بنیان محکم استقلال ایران را ریختند و روز بروز بر استحکام آن افزودند و آنرا ازخطر فنا و اضمحلال نجات دادند ، فی‌الحقیقه ملیت ایران امروز نتیجهٔ زحماتی است که پادشاهان صفوی در احیاء آن کشیده‌اند و ما از این جهت مدیون آن پادشاهان نامدار هستیم .

این امر در استقلال ادبیات و رواج زبان فارسی نیز بی اثر نبود چنانکه بعداً اشاره خواهد شد .

بعد از **شاه اسمعیل** اولاد و اعقاب‌او متجاوز بردو قرن (۹۰۶ ـ ۱۱۳٤) بر ایران فرمانروائی کردند در این‌مدت آبادی و عمران داخل و اهمیت و نفوذ خارجی ایران را بنهایت درجه رساندند و درمیان آنان پادشاهانی همچون شاه **طهماسب** اول که در سیاست و تدبیر و سلامت نفس و پاك فطرتی و دینداری در میان سلاطین کمتر نظیر داشته است بوجود آمد و همچون **شاه عباس کبیر** که خدمات او بایران و آبادیهائی که در زمان وی شده است هرگز از خاطر ایرانیان فراموش نمیگردد. خلاصه آنکه اغلب‌سلاطین صفوی (جز چندتن از ایشان) در آبادی و ترقی مملکت ایران کوشیدندو دراثر حکومت مرکزی، که در زمان ایشان تشکیل شد ؛ همه شهرهای ایران آباد گردید و صنائع ظریفه و فنون جمیله وعمارات و ابنیه زیبا و مستحکم دراین عصرشیوع و تکمیل یافت و آثار آنها بدوره های بعد رسید .

ولی ترقی ادبیات در این دوره بپایهٔ ترقی صنائع و فنون‌وآبادی نرسید و بلکه رویهمرفته درعالم شعر و شاعری انحطاطی هم حاصل‌شد و برای آن اسباب و عواملی بود که از این پس بیان خواهد شد .

روابط سیاسی وادبی ایران و هند دراین عصر

چنانکه اشاره کردیم روابط ومناسبات خارجی ایران درعصر صفوی روبتوسعه گذاردو باممالکی که تا آنزمان روابطی نبود نمایندگان و سفرا ردو بدل گردید. این روابط نسبت بهندوستان بجهانی در این عصر زیادتر و شدید تر شد هم از جنبهٔ سیاسی و هم از جنبهٔ ادبی : اما از جنبهٔ سیاسی؛ چنانکه سابقاً بتفصیل بیان شد؛ روابط ایران و هند از قرون پیش رو بتوسعه گذارده بودو در این عصر براثر کمکهائی که در موارد مختلفه از سلاطین صفوی نسبت بشاهان تیموری شد رو بفزونی گذارد. و اما جنبهٔ ادبی که عامل قوی باعث ازدیاد روابط در این عصر گردید : یکی پیدایش درباری علمی وادبی در هند وتشویق زیاد پادشاهان تیموری از فضلا و شعرای فارسی گوی و ترویجشان اززبان و ادبیات فارسی ودیگری عدم توجه زیاد پادشاهان صفوی بشعر وسخنوری و عدم تشویق آنها از فضلا و شعرا و بلکه گاهی جلوگیری کردن ازشعر گوئی بود-چنانکه شرح آن بیاید- خلاصه بودن مقتضی درهند و نبودن مانع در آنجا از هرجهت و نبودن مقتضی در ایران و پیدا شدن مانع در بعضی اوقات، موجب شد که بسیاری از شعرای ایران سفر هندوستان اختیار کردند و در آن کشور بطور موقت یادائم سکونت گزیدند.

گفتیم روابط سیاسی ایران و هند در این عصر رو بفزونی گذارد و در مواقع چندی پادشاهان صفوی بسلاطین تیموری هند کمك کردند اینك نمونهٔ از آنها دراینجا یادآوری میشود.

در سال ۹۱۶ که **شیبك خان**، (محمد خان شیبانی اوزبك)

قندهار و کابل را از دست **بابر** مؤسس سلسله‌تیموریان هند بدست‌آورد و او را بهند فرار داد و لشکریان اورا از آن حدود راند **شاه اسمعیل** صفوی از او یاری کرد : شیبك خان را در جنگ بکشت و لشکریانش را در هم شکست و **خانزاده بیگم** خواهر بابر را که شیبك خان گرفته وزن خود کرده بود با احترام نزد برادرش فرستاد معلوم است بابر که از زبردستی و هجوم اوزبکان آمادهٔ کشته شدن یا آواره گردیدن شده بود پس از دیدن خواهر و تباهی دشمن بآن بزرگی چه اندازه شاد و خوشوقت گردید پس از آن رسولان و پیشکشهائی نزد شاه صفوی فرستاد و از او در باز پس گرفتن شهرهای از دست رفته یاری خواست و شاه جوانمرد صفوی چهار سردار بزرگ با چهل هزار سپاه بکمك او فرستاد و بابر بیاری لشگریان ایران از آب آمویه گذشت و شهرهائی که بدست اوزبك افتاده همه را بگرفت .

بار دیگر نیز که از اوزبکان فراری شده بود شاه اسمعیل صفوی لشکری بسر داری **نجم ثانی اصفهانی** بیاری او فرستاد ولی نجم، پس از کشتار زیاد کشته گردید ... (۱)

نیز **همایون شاه** پسر بابر در نتیجهٔ شکستی که از **شیرخان** یافت از هندوستان فراری شد و بایران روی آورد و از طرف والی سیستان و پس از آن از طرف حاکم هرات **شاهزاده محمد** از وی پذیرائی شایان و استقبال مناسب بعمل آمد و سپس بدعوت شاه صفوی، **شاه طهماسب اول** بسوی پایتخت ایران در حرکت آمد و پس از استقبال با شکوه در حدود،

(۱) کاخ دوم ترکتازان هند .

[illegible]

و نیز نوشته اند که هنگام شکست از « شیر خان افغان » بیت ذیل را بدیههً خواند :

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست

لیك چون سازم که در پستان مادر شیر نیست

در این دوره ، از دانشمندان و بزرگان و شاهزادگان وسرداران لشگر ایرانی نیز گروه زیادی بهندوستان رفتند و در آنجا بمناصب عالیهٔ دولتی سرافراز گشتند و در ترویج زبان و ادبیات فارسی در آن دیار و تشویق و تکریم از فضلا و شعرای مهاجر بهندوستان کوشیدند.

(بقیهٔ صفحهٔ قبل) طهماسب نوشته است که از جنبهٔ تاریخی و از لحاظ ادبی خالی از اهمیت نیست مخصوصاً پی بردن بوضع انشاء در بار سلاطین تیموری هند و در نتیجه فهمیدن طرز فارسی رائج درهند در آن عصر قابل ملاحظه است از ینرو در اینجا بنقل آن می پردازیم :

« بعد از ادای وظایف دعا و اخلاص که شیوهٔ مرضیهٔ خاص اصحاب اختصاص است باوجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خودرا ذره مثال در نظر مهر سپهرحشمت وجلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر آگاهی اوصاف کمال است نموده میآید کهاگرچه جهراً خودرا در جملهٔ خدام با احتشام قرار نداده بوداما سرا ربقهٔ محبت واخلاص برقبهٔ قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته بسوی یسوی حضور موفور السرور آنحضرت که وصول حصول انواع سعادات وکرامات است میکشید وهرلحظه از توجه توجیه وجه شریف شهد لطیف میچشید تا آنکه از ممر دور دهر دون وگردش چرخ بوقلمون واژگون ؛ ازفضای سواد اعظم هند بتنگنای اظلم سند رسید

برسر ما چه گذشت آنچه گذشت   چه بدریا و چه کهسارو چه دشت

اکنون که مجاهد بال اقبال از بهر مشاهدهٔ جمال نیر عظمت و اجلال درطیران است امید از حضرت رحمان آن است که بعد از دریافت دولت ملاقات ، کهموجب حصول بسی از مرادات است ؛ مقالات و حالات آنچه قابل عرض باشد معروض شود انشاء الله تعالی »   (نقل از تاریخ عالم آرای عباسی)

(٨) [illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

[illegible] (٨)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [١]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٠٠١ [illegible]

نشان داریم که سفری بهند نکرده و در آنجا بطورموقّت یادائم سکونت اختیار ننموده باشد. کسانیکه‌دربارهٔ شعرای ایرانی ایندوره‌تذکره نوشته اند(۱) در شرح حال اغلب آنها اشاره کرده اند که وی سفری بهند کرد و مدتی در دربار: بابر، همایون، و بیشتر در دربار اکبر شاه، باحترام بسر برد همچنین تذکره هائی که در هندوستان برای شعرای هندوستان ترتیب داده‌شد و یا از شعرای، اقلیم هندنیز در آنها نام برده شده‌است(۲) نویسندگان آنها در شرح حال بیشتر از شعرا نوشته اند که اصل‌وی از: خراسان، تبریز. اصفهان، کرمان، شیراز و حتی شهرهای کوچك‌ایران ازقبیل قم، جوین، تربت و نظائر اینها بوده است که‌درعهد: جلال‌الدین اکبر ویا نصیرالدین‌همایون ویا جهانشاه؛ بهندآمده‌است.

از عوامل مهمی‌که درروابط ایران و هند ومهاجرت و مسافرت دانشمندان و شعرای ایران بهند در این عصر مدخلیت داشته و از ذکر آن‌نمیتوان صرف نظر کرد، وجودوزرای بزرك وسرداران لشکر ایرانی است در هند در این عصر ـ که مقامات مهم کشوری و لشکریرا حیازت کرده بودند و بالنتیجه در مسافرت و مهاجرت ایرانیان بهندوستان مؤثر بوده اند از امرا و وزرای مذکور یکی **نواب‌بیرام‌خان** پسر **سیف‌خان** و پدر **عبدالرحیم**، **خان‌خانان** معروف است. امیر مذکور در آغاز کار در ایران بود و از جانب شاه طهماسب صفوی لقب **خانی** و حکومت **قندهار** یافت. در سفریکه‌همایون‌شاه بایران کرد وبملاقات‌شاه‌طهماسب

[۱] از قبیل تحفهٔ سامی، آتشکده، مجمع‌الفصحاء و غیر اینها.

[۲] ازقبیل: سفینهٔ خوشگو، تذکرهٔ هفت‌اقلیم، سبحة‌المرجان‌وغیراینها.

رسید بیرام‌خان مذکور نیز در خدمت وی بود بعدنیز با او بهندوستان‌شد و از بزرگترین امرای دربار وی گردید. پس از مرگ همایون نیزدر جوانی‌جلال‌الدین اکبر شاه وکیل مطلق او بود و ملقب بخطاب **خان‌بابا** ....

خوشگوی هندی در «سفینهٔ»خود راجع بوی مینویسد:

«... امیری بود نامدار در عقل وفراست و سخاوت وشجاعت. زمانی که در قندهار بود همایون پادشاه این رباعی گفته بدو فرستاد:

ای آنکه‌انیس خاطر محزونی　　چون‌طبع لطیف‌خویشتن‌موزونی
بی یاد تو من نیم زمانی غافل　　آیا تو بیاد من محزون چونی؟

خان این رباعی درجواب او نوشت:

ای آنکه بذات «سایهٔ بیچونی»　　ازهرچه ترا وصف کنم‌افزونی
چون‌میدانی که‌بی‌تو‌چون‌میگذرد　　چون میپرسی که‌درفراقم‌چونی؟!

وی «واقعات بابری» را که بابر پادشاه بزبان ترکی گفته بود بفارسی ترجمه کرده اکثر اوقات بمقتضای بلندی طبیعت قصیده و غزل کفتی. این‌قصیده درمدح علی مرتضی ازاو اشتهار دارد:

مطلع :

شهی که بگذرداز نه‌سپهر افسراو　　اگر غلام علی نیست خاك برسر او

ایضا از او :

حرفی ننوشتی دل ماشاد نکردی　　ما را بزبان قلمی یاد نکردی
آباد شداز لطف‌تو صدخانهٔ ویران　　ویرانهٔ ما بود که آباد نکردی

ایضا :

دلا گرغم دلستانی‌نداری　　اگرخضر وقتی که‌جانی نداری

(١) [illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وخطاب **ملك‌الشعرائی** سر بلندگشت

برای اینکه معلوم گردد که شاهان و شاهزادگان تیموری و امرا وبزرگان معاصرایشان تاچه اندازه در حق شعرا بذل و انعام میکرده و چگونه صلات و جوائز گرانبهادر مقابل اشعار و مدائح آنها نثار میکرده‌اند حکایت ذیل را که در بارهٔ حاج محمد خان قدسی سابق الذکر اتفاق افتاده است دراینجانقل میکنیم :

« آورده اندکه‌محمدخان قدسی در یکی از سفرهاقصیده‌ئی در مدح **عبدالله‌خان زخمی** ؛که‌از اولاد حضرت خواجه ها بود و منصب‌هفت هزاری هفت هزار سوارداشت؛ بحضورش‌بردودرمجلس‌ایستاده تمام قصیده را بخواند ؛ چون فارغ شد **عبدالله خان** برخاست و هردو دستش گرفته برمسند خود نشاند و خود باپیراهن و تنبان سفیدکه در برداشت برپالکی سوار شده ازلشگر برآمد وخیمه را باخزانه و جمیع کارخانجات ودواب در وجه صله بدو بخشید. بعد از چند روز حاج محمد خان قصیدهٔ رنگین‌تر از آن در مدح **صاحبقران ثانی** گفته بعرض رسانید وپادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده بود، گفت : حاجی صلهٔ که عبدالله خان بتو داده است هیچکس نمیتواند داد ؛ اما اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش را از آن پرکردند. و گویند نوبت دیگر حاجی‌را بحکم پادشاه بطلاو نقرهٔ مسکوك وزن کرده بودند (۱). »

غزل‌ذیل را ، قدسی در استقبال ازغزل **فغفور یزدی** گفته‌وچنانکه نوشته اند ازوی پیش برده است :

(۱) تذکرهٔ مرآة الخیال ص : ۸۵ ـ ۸۶ چاپ بمبئی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وشاعر یعقوب‌بن‌لیث صفاری و **ابو سلیك گرگانی** (معاصر عمرولیث)، **و شهید بلخی ومحمد قرالاوی ورودکی وخسروانی خراسانی‌و ابو شکوربلخی و دقیقی وباهمی**(پدر و پسر)**وکسائی‌مروزی** (از شعرای دوره سامانیان) ترتیب دادند، پس از سامانیان ،غزنویان نیز که مرکز پادشاهیشان خراسان آنروز بود پیروی از آن امرای فضل پرور کردند و شعرا و نویسندگان و دانشمندان را در دربار خود گرد آوردند و در ترویج شعر و سخن فارسی و تشویق شعرا وفضلای فارسی گوی کوشیدند و در نتیجه نوابغ و پهلوانانی درادبیات فارسی همچون: **عنصری ،فرخی، منوچهری،غضائری رازی ، مسعود سعد** در کشور ایران پیدا شدند و پایهٔ سخن و شعر فارسی را باوج رفعت و آسمان عظمت رسانیدند .

سلجوقیان که بعد از **غزنویان** فرمانروای ایران شدند بازمرکز سلطنت خودرا در خراسان و عراق قرار داده و در آنجا بترویج و تشویق از شعر و شعرای فارسی زبان میپرداختند و بر اثر همین توجه وتشویق، شعرای نامداري‌مانند: **انوری ابیوردی ، رشید وطواطو معزی‌سمرقندی** (ملك‌الشعرا) بوجود آمدند .

همگی این شعرا، که پهلوانان ادب و شعر فارسی و پیشقدمان احیاء زبان و ادبیات کنونی هستند در دوره های مختلفه مذکور بسبك خراسانی شعر میگفتند و بعبارت دیگر «سبك خراسانی» از مجموع اشعار آنان و روش و اسلوبی‌که در اوزان شعر و قصیده گوئی بر گزیده بودند پیدا شده است . ممیزات وخصوصیات «سبك خراسانی‌بقرارذیلست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از ممیزات « سبك عراقی » امور ذیل است:

۱ ـ کثرت غزل و کمي قصائد مطول.

۲ ـ دقت و لطف معانی و دلچسبی و جذاب بودن آن.

۳ ـ روانی و شیوائی الفاظ و آسانی جمله بندی.

٤ ـ دخول تدریجی اصطلاحات عرفانی و تصوف از قبیل : می ، ساغر ، پیرمیکده ، پیر میفروش ، مرغ زندخوان . دیرمغان ، آتش‌وحدت آتش عشق ، بتکده ، می آتشین . و امثال اینها . این اصطلاحات ازقرن و ششم در ادبیات دیده میشود و در قرون چهارم و قبل از آن وجود است .

شعرا اصطلاحات مذ کوررا از عرفا و متصوفه گرفته اند و گاهی بین اصطلاحات مذ کوره و اصطلاحات شرعی از قبیل : کعبه و مسجد و محراب مقایسه میکرده اند چنانکه بتکده را با مسجد و میکده را با کعبه در شعر میآورده اند . خاقانی گوید:

گر محرم عیدند همه کعبه‌ستایان   تو محرم‌می‌باش ومکن کعبه ستائی

۵ ـ آمیختگي مضامین و افکار شاعرانه ، با خیالات و عقائد عرفان و تصوف چنانکه از غزلیات حافظ بخوبی این آمیختگی آشکار میگردد

از بزرگان و نامداران سبك عراقی : **جمال الدین** و **کمال الدین** (اصفهاني) ، **خواجوی کرمانی** و **سعدی** و**حافظ** میباشند .

این نکته‌رالازم‌است‌در اینجا تذکردهیم که برخی از نویسندگان معاصر « سبك عراقی » را مخصوص‌اصفهان ازشهرهای عراق‌ایران دانسته و در مقابل آن « سبك فارسی » را برای شعرای شیراز ذکر کرده اند و کمال الدین

که نوعی از مبالغه در تشبیه میباشد نتیجهٔ این سبك بیان؛ پیدایش معانی و مضامینی است بسیار غریب و دور از ذهن کسانی که بافکار هندی آشنا نیستند و بهترین نامی که بدین طرز بیان، میتوان داد « خیال بندی » است که منتخب و مستعمل خود هندیها است. نمونهٔ « خیال بندی » این است که از مژهٔ دلدار یکمشت سوزن بسازند و آنرا در خیاطخانهٔ دل بریزند و خیاط گریه را بگویند تا از تکه ها و پاره های دل برای، چشم پیراهن بدوزند و آنگاه این معنی را در قالب الفاظ فارسی بریزند و بگویند:

مشت سوزن بدل ‌ز ان مژه تاریخته‌اند　　گریه ازپارهٔ دل دوخته پیراهن چشم

(عرفی)

و یا آنکه بر سر مژگان بی نم خود خاك بریزند و آنگاه دست دل خود را بگیرند و باتفاق او بگدائی روند تا قدری غم بدست آورند و در ادای این معنی گویند:

خاك دیگر بر سر مژگان بی نم میکنم

دست دل میگیرم و دریوزهٔ غم میکنم.»

نظیری

سبك هندی از زمان تیموریان هندوایران، در ایران رواج گرفت و روز بروز بر شیوع آن افزوده شد ومخصوصاً در دربار تیموریان هرات و دورهٔ **سلطان حسین بایقرا** و وزیر دانش پرور او **امیرعلیشیر نوائی** که هر دو متمایل بتصوف و سبك هندی بودند، رواج کامل یافت اغلب شعرای ایران خاصه غزل سرایان تا اواخر قرن دوازده هجری پیرو این سبك بودند. و از میان آنان استادانی همچون: **صائب**، **کلیم**، **عرفی**

دگر مپرس ز سامان گریه ام «بیدل»
زشور اشك خود اینجا کباب را نمك است!!

تا بدر یوزهٔ راحت طلبیدن رفتم
مژه گشتم سر موئی بخمیدن رفتم!!

تا بمقصد بلدم گشت زمین گیری عجز
همه جا پیشتر از سعی رسیدن رفتم

نبض جهدم شرر آتش کاغذ کرده است
یك مژه راه بصد چشم پریدن رفتم !!

(عبدالقادر بیدل)

فیضی دم پیری است قدم دیده بنه	کام از مژه مینهی پسندیده بنه
از عینك شیشه هیچ نگشاید هیچ	لختی بتراش از دل و بر دیده بنه

(فیضی دکنی)

۲ ـ اظهار بث و شکوی از زندگانی ونشان دادن بدیها وزشتیهای دنیا و خلاصه بد بینی بحیات و بمردمان و اشیاء این دنیا. این معنی از قصیدهٔ عرفی شیرازی که یکی از زمامداران این سبك است بخوبی روشن است:

جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار
نیافتم که فروشند بخت در بازار

کفن بیاورو و تابوت جامه نیلی کن
که روزگار طبیب است و عاقبت بیمار

ز منجنیق فلك سنك فتنه میبارد	من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
چنین که ناله ز دل جوشد و نفس نزنم	عجب مدار گر آتش بر آورم چو چنار

ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
که پیش روی ز الماس میکشم دیوار

کدام فتنه شبی سرنهاد بربالین
که صبحدم نشد ازخواب روی‌من بیدار

اگر ز بتّـهٔ خاری کنم شبی بالش
بسعی زلزله در سینه ام خلاند خار

بصید موری اگر ناوکی بزه بندم
دهان بازکند در گزیدنم سوفار

یقین شناس که منصور از آن اناالحق زد
که وارهد ز زمانه بدستگیری دار

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
که روی مردم عالم دو باره باید دید!!

حیف و صدحیف که درسینهٔ بی‌حاصل من
نیست آهی که بساط دو جهان بر چینم

هرکه آمد در غم آباد جهان چون گردباد
رو زگاری خاك خورد آخر بهم پیچید و رفت
(صائب)

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آنهم «کلیم» باتوبگویم چسان گذشت

یکروز صرف بستن دل شد باین و آن
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت
(ابو طالب کلیم)

۳ ـ اظهار ملالت و کسالت و تمایل بغم والم بطریق اغراق و مبالغه. له

در عالم بیوفا کسی خرّم نیست — شادی و نشاط در بنی آدم نیست
آنکس که در این زمانه او را غم نیست — یا آدم نیست یا در این عالم نیست

(از رباعیات هلالی جغتائی)

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد

هست بیگانهٔ ما هر که الم نشناسد

من و آن غمزه که چون تیغ برآرد ز میان

طائر بتکده و مرغ حرم نشناسد

یارب آنکس که نهد تهمت شادی بر من

تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد

ما شهیدان شهادتگه عشق ازلیم

زخم ما مرهم و الماس ز هم نشناسد

ای مرگ مرا زیاد شرمنده مکن — نومیدم از آن گوهر ارزنده مکن
یار آید و جان رود خدایا نفسی — مهلت ده و در قیامتم زنده مکن

عرفی شیرازی

آنچه میدانند ماتم : تن پرستان سور ماست

دار نخل دیگران و رایت منصور ماست

صائب

ایدل، غم آشنای توشد ترك او مکن

هر روز با یکی نتوان آشنا شدن

سلطان مصطفی میرزا (صفوی)

ما زما در دست برسر خاك برسر زاده ایم
همچو طفل غنچه در دامان نشتر زاده ایم

نام ما مردود عالم روزی ما خون دل
ماو غم گو یا بیك طالع زمادر زاده ایم

(میرزا طاهر واقعه‌نویس معاصرشاه عباس‌ثانی وشاه‌سلیمان)

هرصبح چوگل شگفته وخوش گردم　　گردر دل دلهای مشوش گردم
چون شام شود باز پریشان وملول　　درخرمن‌خویش‌افتم‌آتش گردم

(ازرباعیات عرفی)

بعدمردن ببرای باد بجائی‌خاکم　　که فشانند مصیبت‌زدگان برسرخویش

(از غزلیات عرفی)

٤ ـ عُجب و غرورها واعتقادشاعر ببلندی مقام خود و اظهارآن در شعر. **ابوطالب کلیم** گوید :(١)

یا بردو مین پایهٔ اوج عشراتم　　و ینك عددوّنم از آلاف زیاد است
برهندسه‌ومنطقی‌و هیئت‌وحکمت　　دستی است‌مراکش‌ید بیضازعباداست
وین جمله چوطی شد نمکین علم حقیقت
کاستاد علوم است برین جمله مزاداست

در سلسلهٔ وصف خط این بس که زکلکم
هر نقطه سویدای دل اهل سواد است

پوشم نسب شعر چه دانم که تودانی
کاین پایه مرا ثامن این سبع شداد است

(١) از ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون انگلیسی .

استخراج کردم که عبارتست از القاء نور محمدی (ص) در صلب آدم علیه السلام و تقریر قیاس بدینگونه است: نور محمد (ص) در آدم حلول کرد و آدم در هند حلول کرد. نتیجه میدهد که نور محمد (ص) در هند حلول کرد از راه طریقهٔ مساوات....» آنگاه شرح مبسوطی (خارج از موضوع) در باب قیاس مساواة و جزئیات و گفتگو های در آن ذکر میکند

وهمو در ضمن شرح حال مسعود بن سعد سلمان چنین اظهار خودبینی میکند: «و او مثل من آشنا بزبانهای سه گانه (عربی، فارسی و هندی) است و دارای دیوان بزبانهای فارسی، عربی و هندی میباشد. و من صاحب دیوان عربی و فارسی هستم و دیوان هندی ندارم لیکن بدقایق شعر هندی ماهرم و در نرجس و شقائق آن ناضر!!»

از جملهٔ ممیزات سبك هندی تکلفات غیر مستحسنی است که شعرا و نویسندگان در نظم و نثر مرتکب آن شده اند از قبیل آوردن معماهای غریب وعجیب و نوشتن کتب بی نقطه و امثال اینها

از جمله کسانیکه در این بیهوده کاریها اتلاف وقت کرده اند **شیخ فیضی اکبر آبادی** است که تفسیری بی نقطه مسمی به **سواطع الالهام** تألیف کرده و در مدت دو سال آنرا بپایان رسانده و در سال ۱۰۰۲ از تألیفش فراغ یافته است. از او متکلف تر مؤلف **سبحة المرجان** است که تفسیر مذکور را بزرگترین تصنیفات فیضی میداند و از هر دو بیکار تر **امیر حیدر معمائی** کاشانی است که سورهٔ اخلاص را از اول تا بآخر تاریخ اتمام آن یافته او دوهزار رباعی از فیضی صنعت مادهٔ تاریخ گرفته است [illegible] میشود [illegible]

در فصول بعد بدان اشاره [illegible] شد.

[illegible] (1)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(1) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یکی از معاصرین در تاریخ ادبیات نوشته است :

« ... با این همه عصر صفوی را میتوان بطور عموم عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت ... غزل وشعر عرفانی متروك گردید زیرا شاهان صفوی از هردو اعراض داشتند نظم و نثر فارسی تنزل صریحی نمود وسخن فارسی بقیهٔ لطافت و بساطت مغول را باخت وعبارت پردازی و زیور و زینتهای زائد لفظی بیشتر معمول گردید »

یکی دیگر از فضلا و محققین معاصر مینویسد :

« .... اما شعر و ادب در این عصر (عصر صفوی) گذشته از آنکه ترقی نکرد روبتنزل و انحطاط گذارد بطوریکه در میان شعرا و ادبای عهد صفوی که نامشان در تذکره ها ثبت است یکنفر که بتوان اورا از شعرای درجهٔ اول و دوم محسوب داشت دیده نمیشود واین یکی از مسائل حیرت آور است که فکر محققین را بخود متوجه ساخته است . »

داوری وحکمی که دیگر معاصرین دربارهٔ ادبیات دورهٔ صفوی کرده‌اند نزدیك و متشابه است با آنچه ذکر شد . اغلب این نویسندگان ، علت انحطاط و تنزل ادبیات را در عهد صفوی ، ناشی ازعدم توجه و یامخالفت پادشاهان صفوی بشعر و ادب ذکر کرده اند و عموماً تنزل را در شعر و نثر هردو دانسته اند .

بعقیدهٔ نگارنده این موضوع تا کنون چنانکه بحقیقت نزدیك باشد کنجکاوی نشده است و دارای آن اهمیت است که بیشتر در بارهٔ آن بحث و تحقیق شود . آنچه بر نگارنده در نتیجهٔ تفحص و مطالعهٔ

ذوق و طبع ادبی بوده و کم وبیش در ترویج از شعر و تشویق از شعرا میکوشیده اند ـ چنانکه اشاره خواهد شد.

آنچه دستاویز اغلب نویسندگان در خصوص عدم توجه شاهان صفوی بشعر و ادب شده است، حکایتی است که از **شاه طهماسب** در ندادن صله به **محتشم** شاعر نقل شده است چند داستان دیگر نیز مشابه آن نسبت بشاهان دیگر صفوی در تذکره ها نوشته اند.

اسکندر بیک منشی، مؤلف تاریخ «**عالم آرای عباسی**» در ضمن شرح حال شاه طهماسب صفوی چنین مینویسد «...... در اوائل حال حضرت خاقانی جنت مکانی (**شاه طهماسب**) توجه تمام بحال این طبقه (شعرا) بود. چندگاه میرزا **اشرف جهان** و **مولانا حیرتی** همصحبتان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند و در اواخر ایام حیات که در امر بمعروف و نهی از منکر مبالغه عظیم میفرمودند چون این طبقهٔ علیّه را وسیع المشرب شمرده، از صلحاء و زمرهٔ اتقیاء نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمی‌فرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولانا **محتشم کاشی** قصیدهٔ غرائی در مدح آنحضرت و قصیدهٔ دیگر در مدح مخدرهٔ زنان شهزاده **پری خان خانم** بنظم آورده از کاشان فرستاده بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت. شاه جنت مکان فرمودند که من

راضی‌نیستم که‌شعرا زبان بمدح وثنای من‌آلایند‌قصاید در مدح‌حضرت‌شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند ، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن‌ازما توقع نمایند ، زیرا بفکر دقیق معانی بلند واستعاره های دور ازکار در رشتهٔ بلاغت در آورده‌به ملوك نسبت‌میدهندکه بمضمون : از احسن اوست اکذب او «اکثر درموضوع خود نیست . اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و درشان معانی ایشان، نشان ایشان بالاتر از آن است و محتمل الوقوع است . غرض که مولانا صلهٔ شعر ازجانب اشرف نیافت . چون‌این‌خبر بمولانارسید هفت‌بند غزاء بتدریج بمعرض عرض در آورده شد وهمگی بجایزه و صله مفتخرو و سرافراز گشتند . »

بیشتر نویسندگان وفضلای معاصر ، این حکایت‌را دلیل برمخالفت **شاه طهماسب** باشعرا و شعر و ادب گرفته اند ولی‌بعقیده نگارنده این حکایت دلیل بر مخالفت نمیشود بلکه شاه طهماسب میخواسته است شعرا را از کزافه گوئی و اغراقها وتملقها که عادت اغلب آنان بوده است باز دارد .

میدانیم یکی از بزرگترین معائبی که بادبیات و شعرفارسی وارد است ، روح تملق و مدیحه گوئی بیجا و اغراق است که در وجود اغلب شعرا بوده و شعر ایشان نیز مشتمل بر آنها می باشد و این خود یکی از لکه هاي‌ننگین شعر و ادب فارسی است که حتی دامن بزرگترین ومعروفترین شعرای‌فارسی نیز بدان آلوده است. بیشتر شعرای ایران طبع بلند و سرشار خود را بگفتن قصائد طولانی در مدح شاه و امیر

و زیر و شاهزاده بکار برده و انواع و اقسام صفات و کارهای غیر ممکن و دور ازطبیعت و کفر آمیز بوی نسبت داده اند چنانکه اغلب قصائد **انوری** و **معزی** درمدح شاهان گفته شده و صفات و کارهای مذکور بآنان نسبت داده شده است. **انوری** گوید :(۱)

گر نور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم | در قبضهٔ شمشیر نشاندی دَبَران را
درنسبت شاهی تو همچون شه شطرنج | نامی است و دگر هیچ نه ؛ بهمان و فلانرا
تو قرص سپهری و بخواند بهمین نام | خبّاز که جلوه گری هیئت نان را
گر ابر سر تیغ تو بر کوه ببارد | آبستنی نار دهد ما درکان را
در خون دل لعل که فاسد نشود هیچ | قهر تو گرفتار ببندد خفقان را
در بیشه گوزن از پی داغ تو کند پاك | درسال نخست از نُقط بیهده ران را
در گاز بامید قبول تو کند خوش | آهن الم پتك و خراشیدن سانرا ! !

• • • • • • • • • • • • •

گیتی همه در دامن این ملك جوان باد | تا حصر کند دامن هرچیز میان را !
باقی بدوامی که در افتاد سنینش | ساعات شمارند الوف دوران را
قائم بوزیری که ز آثار وجودش | مقصود عیان گشت وجود حیوان را
... آنخواجهٔ دیرینه که تدبیر صوابش | در بندگی شاه کشد قیصر و خانرا ! !

امیرمعزی با اینکه نسبت بشاعر بزرگوار بزرگ منش ایران **فردوسی** علیه الرحمه ، اعتراض میکند و در حقیقت سوء ادبی اظهار مینماید ؛ که چرا آنهمه از رستم دروغ گفته است ، خود در وصف شاه معاصرش ، **سلطان سنجر** ، تملق و اغراق بیمزه و خارج ازحد امکان

(۱) ازقصیده معروف : باز این چه جوانی و جمالی است جهانرا....

میگوید و گمان می کند که راست می گوید :

. ... گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ

گفتهٔ ما راست است از پادشاه نامور

کرد گار داد گر شرماه برفتحی دگر

بیعت و پیمان کند باشهریار دادگر !!

برزمین از موکب توست گردد کوهسار !!!

برسپهر ازمرکب تو باز . پس ماند قمر !!!

چند مثالی که در اینجا ذکر شد مشتی از خروار و قطره ایست از دریا .

شاید ادعائی دور ازعقل نباشد که بگوئیم : اگر ملتی دارای شعر و ادبیات نباشد بهتر از آن است که دارای ادبیاتی باشد که اکثر مشتمل برمدح وتملق وطلب صلت و جایزه است . ازاین نظر اگر **شاه طهماسب** شعرارا منع کرد ازاینکه درمدح خود او و دیگر کسان شعر بگویند نباید مورد ملامت و نکوهش واقع گردد بلکه میتوان گفت خود این کار یك نوع خدمتی در راه تهذیب شعر بوده است قرائن دیگر نیز دردست است که شاه طهماسب و بیشتر شاهان و شاهزادگان نیمهٔ اول دورهٔ صفوی خود دارای ذوق شعر و ادب بوده و کم و بیش توجه و تمایل باین عطیه خدا دادی داشته اند ،

بنا براین **اولاً** بطور کلی نباید گفت دورهٔ صفوی دورهٔ انحطاط شعر و ادب بوده است **ثانیاً** آن اندازه از انحطاط و پستی را که در عالم ادبیات دراین دوره واقع شده است نباید مطلقاً ناشی ازعدم توجه و یا مخالفت

شاهان صفوی بادبیات داشت ثالثاً باید بین نظم و نثر این دوره تفصیل قائل شد و نیز خود این عصررا از حیث رواج ادبیات و ضعف و پستی آن بدو قسمت تقسیم کرد.

برای هریك ازمسائل فوق ادله و شواهد زیادی داریم که در اینجا برای رعایت ایجاز و اختصار، که مبنای این رساله برآن است؛ فقط اشاره ناچیز میشود.

اما اینکه گفتیم: این عصررا بطور کلی نمیتوان عصر تنزل ادبیات بمعنی اعم دانست از آن جهت است که در امتداد این دوره شعرا و علما و عرفا و حکمای بزرگی که بعضی از آنها در خود ایران بوده و بعضی بهندوستان مسافرت کرده (از قبیل: صائب، عرفی، ابوطالب کلیم وحشی، هاتف، محقق کرکی، محقق اردبیلی، آقاحسین و آقا جمال خوانساری، محمد تقی مجلسی، میرفندرسکی، محمدباقر مجلسی، شیخ بهائی، میرداماد، ملاصدرا، ملا محسن فیض و دیگران) از ایران برخاسته اند و بعضی از آنها در مرتبهٔ شعر و ادب و فلسفه و حکمت و فقه و اصول بدرجهٔ نائل شده که بپایهٔ علمای سلف رسیده بودند و حتی برخی از نویسندگان ایرانی و مستشرقین؛ بعضی از آن شعرا و علما را برشعراء و علمای گذشته نیز برتری میدهند.

و اینکه گفتیم انحطاط ادبیات این عصر بطور کلی از عدم توجه شاهان صفوی بادبیات ناشی نبوده است از شرح و تفصیل قسمت سوم معلوم میشود در اینجا نیز اضافه میکنیم که یکی از علل عمدهٔ انحطاط ادب در دورهٔ صفوی، نتیجه خرابیها و نابسامانیهای دورهٔ تیمور و مغول بوده

است چه در تاریخ ادبیات مسلم شده است که آثار نیك و بدهر عصر ادبی درعصر دیگر ظاهر میشود . اگر علت انحطاط ادب دراین عصرفقط عدم توجه سلاطین صفوی میبود میبایست فلسفه وحکمت دراین عصر بدرجاتی تنزل و انحطاطش بیشتر میشد زیرا سلاطین مذکور بفلسفه هم نظر مساعدی نداشتند و بیشتر همّ و توجه ایشان بترویج علوم مذهب شیعه و اخبارو آثار ائمه اثناعشر معطوف بود، معهذا فلسفه درعصر مذکور نسبت بعصرهای قبل و بعد رواج ورونقی داشت و فلاسفهٔ بزرگی از قبیل **میرداماد** و **ملاصدرا** در پایتخت سلاطین صفوی وجود و پرورش یافتند .

اما قسمت سوم که گفتیم بایداین عصررا از حیث ضعف ورواج ادب بدو دوره و از حیث نظم و نثر بدو قسمت تقسیم کرد برای آنستکه در نیمهٔ اول این‌عصر تنزل و پستی ادبیات چندان محسوس نیست و در نیمهٔ دوم بنهـایت درجه ابتذال و پستی رسیده بوده است و نیز آن اندازه که انحطاط در نظم این دوره روی داده است‌در نثر آن روی نداده بلکه میتوان گفت نثر نیمهٔ اول ایندوره از دوره های مغول و تیموری و از نیمهٔ دوم همین عصر و از دوره‌های مختصر افشار وزند و حتی قسمتی از دورهٔ قاجار بدرجاتی بهتر، روانتروبی تکلف تر است ودر حقیقت اساس نثر امروزی‌همان نثردورهٔ صفوی است . بعلاوه یکی از مزایای بزرگ اینعصر ازحیث ادبیات ، رواج زبان فارسی است در تألیفات . میدانیم‌علما و نویسندگان ایرانی در دوره های اسلامی تا پیش از دورهٔ مغول عموم کتب علمی ، فلسفي ، دینی و حتی ادبی و تاریخی خود را بزبان عربی مینوشتند و از اینرو بسیاری‌ازعلمای بیگانه، این نویسندگان

بزرگان ایرانی را از نژاد عرب انگاشته اند . در دوره‌های مغول و تیموری رواج نثر پارسی از دوره‌های سابق بیشتر شد ولی بازهم قسمت عمده کتب علمی و فلسفی و مذهبی بزبان عربی نوشته میشد ولی از ابتدای دورهٔ صفوی کم کم علمای ایرانی شروع کردند که کتب علمی و مذهبی را بزبان فارسی نیز بنویسند و ازینرو در ایندوره کتب بسیاری بزبان فارسی نوشته شد وزبان مذکور بعداز ده قرن رواج ورونقی گرفت .

عصر مذکور را باید بدین طریق بدو نیمه تقسیم کنیم : نیمه اول از شاه‌اسمعیل اول تا مرگ شاه‌عباس ثانی (۹۰۶ ـ ۱۰۷۷) نیمهٔ دوم از شاه‌سلیمان تا هجوم افاغنه باصفهان (۱۰۷۷ ـ ۱۱۳۶)

نیمه‌اول از شاه‌اسمعیل تا مرگ شاه‌عباس دوم (۹۰۶–۱۰۷۷)

در این نیمه از عصر صفوی (برخلاف عقیدهٔ ـ اکثر معاصرین) بازار شعر و ادب چندان بی رونق نبوده و متاع و کالای آن کسادی نداشته است علاوه بر شعرا و نویسندگان نسبةً نامی که در این نیمه بوجود آمده اند و قبلا بنام بعضی از آنان اشاره شد عده زیادی از شاهان و شاهزادگان صفوی نیز دارای ذوق و طبع ادبی و کم و بیش دارای دیوان ، تذکره وتألیف بوده اند و چون گفتار وروش و منش ؛ افراد هر ملت وجامعه ، بدلیل ناموس طبیعی : «الناس علی دین ملوکهم» از اخلاق و عقائد شاهان وشاهزادگان و زمامداران امور آن جامعه سرچشمه میگیرد از اینرو هنگامیکه در یك ملت شاهان وشاهزادگان توجه بادب و شعر داشته باشند نا گزیر افراد آن مملکت نیز متوجه بعالم شعر و ادب خواهند بود برای اثبات مدعی در اینجا چند تن از شاهان

این‌چند شعر رابوی نسبت داده‌اند :

یك چند بی‌زمرّدسوده شدیم یك‌چندبیاقوت تر آلوده‌شدیم
آلودگی بود بهر رنك كه بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

شاه طهماسب از كوچكی بسلطنت ایران رسید و در ۹۸۴ وفات یافت گویند ۱۱۴ هزار سپاه جنگی و ۲۴ هزار اسب و استر برای سفرها داشت .

۳ - **بهرام‌میرزاصفوی** - (پسر شاه‌اسمعیل و برادر شاه‌طهماسب وفاتش ۹۵۵) وی از شاهزادگان فاضل وشاعر صفوی بوده اشعار ذیل منسوب بدوست :

بهرام در این سراچهٔپر شروشور تاکی‌بحیات‌خویش‌باشی‌مغرور ؟
کردست در این‌بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام بگور

حاصل خود گرچه عمری بر سر دل کرده ام
غیر درد دل نمیدانم چه حاصل کرده ام ؟

٤ - **القاص‌میرزاصفوی** - (فرزند شاه اسماعیل ، بربرادر خود شاه طهماسب یاغی‌شد و بسلطان عثمانی پیوست‌ومدتها مایهٔ فتنه و آشوب گردید) وی دارای ذوق ادبی بوده و گاهی‌شعرمیگفته است . بسال ۹۸٤ در مشهد در گذشت . این اشعار بنام وی ثبت شده است :

منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال
برزم ، دشمن جانم ببزم دشمن مال

چون‌شیر درنده‌در شکاریم همه دایم بهوای نفس‌درجدالیم‌همه
گر پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که درچه حالیم‌همه

۵ ـ **سام میرزا صفوی** ـ (از فرزندان شاه اسمعیل و از فاضلترین شاهزادگان صفوی) وی تذکرهٔ از تمام شعرا و نویسندگان عصر خود فراهم کرده و آنرا « **تحفهٔ سامی** » نام نهاده است . این شعر از اوست :

شادم از زندگی خویش که کاری کردم　　حاصل عمر نثار ره یاری کردم

۶ ـ **شاه اسمعیل دوم** ـ فرزند شاه طهماسب که بشجاعت و قساوت در میان شاهان صفوی معروف است . در زمان پدر براثر سوء خلق ، در قلعهٔ قهقهه محبوس گردید و مدت بیست سال در حبس بود تاپس از مرگ پدر امرا اورا براریکهٔ سلطنت نشاندند و وی درمدت دو سال و اند سلطنت خود اغلب شاهزادگان صفوی را از دم تیغ بیدریغ گذراند تا آنکه در سال ۹۸۶ جهانرا از گزند خویش آسوده ساخت . گویند طبعی موزون و ذوقی لطیف داشته است . و این اشعار ازاوست.

دوران مارا زوصل شادان نکند　　جز تربیت رقیب نادان نکند
هرگز نرساند دل مارا بمراد　　کاری بمراد نامرادان نکند

۷ ـ **جاهی صفوی** ـ نامش سلطان ابراهیم فرزند بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل . وی از جمله مقتولین بدست شاه اسماعیل ثانی است . بانواع فضائل و کمالات آراسته و بحسن خط و صنعت نقاشی وموسیقی مشهور بوده است ، قتل وی در ۹۸۵ اتفاق افتاده این اشعار را بنام او نوشته اند :

گفتی که چرا « جاهی » مسکین شدهٔ خاموش
زو پرس که شاید سخنی داشته باشد

آورده و عمارات عالیه بنا فرمود و علما و فضلا را تقویت کرد و بتألیف و تصنیف واداشت تا سر انجام در ۱۰۷۷ که از مازندران قصد اصفهان داشت در دامغان وفات یافت و در قم دفنش کردند. این شعر منسوب بدو است:

بیاد قامتی در پای سروی گریه سر کردم
چو گلبن برگ برگش را ز دیده تازه‌تر کردم

اغلب علما و فضلا و شعرا و حکمای نامی دورهٔ صفوی در این نیمه میزیسته‌اند و از بزرگترین شعرای این دوره، **صائب** بوده است که شرح و ترجمهٔ حال او و منتخبات اشعار و دیوانش در هندوستان و ایران کراراً بطبع رسیده‌است.

ادوارد برون و **ریو**[۱] **صائب** را از بزرگترین شعرای قرون اخیرهٔ ایران میدانند [۲] ولی معذلك صائب و شعرای دیگر که دارای سبك او بوده اند از قبیل **ابوطالب کلیم**، **عرفی**، **نظیری** نیشابوری در ایران زیاد معروف نشده اند و ارباب تذکرهٔ شعرای ایران چندان بشرح حال و ذکر اشعار آنان نپرداخته اند رضا قلیخان هدایت در **مجمع الفصحا** در بارهٔ صائب میگوید: «باری در طریق شاعری طرزی غریب داشت که اکنون پسندیده نیست»

برون نوشته‌است که رضاقلی خان هدایت راجع بچهارنفر از شعرائیکه **شبلی** در کتاب **شعر العجم** راجع بآنها تذکر میدهد: (**نظیری** - وفات ۱۰۲۱ ه - **طالب آملی** - وفات ۱۰۳۶ ه - **ابوطالب کلیم** - وفات ۱۰۶۱ ه - **صائب** - وفات ۱۰۸۸ ه) هیچ تذکر نداده‌است و چیزی

۱ — *Rieu* (۲) از ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون (قسمت عصر صفوی)

در بارهٔ آنها ننوشته‌است. معلوم نیست براون از روی چه مدرك این سخن را گفته است با اینکه هدایت در کتاب مجمع الفصحا راجع بسه تن از شعرای مذکور یادآوری کرده و شرح حال و منتخبی از اشعار آنان را نوشته وفقط از **طالب آملی** ذکری نکرده‌است ؟ جای شگفت است که براون جملهٔ مذکور در فوق : « ... باری در طریق شاعری ... » را در بارهٔ صائب از کتاب مجمع الفصحاء وقول هدایت نقل میکند!!!!(۱)

از مزایای قابل ذکر این دوره ، رواج صنائع ظریفه و فنون جمیله و شیوع ساختمانها و عمارات از قبیل : قصور سلطنتی و پلها وکاروانسراها و مدارس و مساجد میباشد که هنوز بقایای آنها چشم صنعتگر ان دنیارا خیره میکند. **آذربیگدلی** که نزدیك بعصر صفوی بوده است در **آتشکده** مینویسد که در آخر دورهٔ صفویه ۱۲ هزار خانوار بنّادر خود شهر اصفهان سکونت داشته اند ، گذشته از توابع و نواحی اصفهان.

نیمهٔ دوم از مرك شاه عباس دوم تا هجوم افغانها
(۱۰۷۷ — ۱۱۳۵)

در این نیمه شعر و ادب در ایران و دربار صفوی بمنتهی درجهٔ پستی و زشتی رسید و گویا انحطاط در شعر و ادب بهمان اندازه رخ داد که در اوضاع سیاسی و دربار صفوی هرج ومرج و بی‌نظمی رخ داد.

محض بدست دادن نمونه از اشعار و ادبیات این نیمه چند فقره و مثال در اینجا ذکر میکنیم .

عبدالعزیز خان نامی که از خانان ترکستان بوده و بر اثر عللی از آنجا متواری شده بوده است نامهٔ از خراسان بشاه سلیمان نوشته و در آن

(۱) از ترجمهٔ فارسی تاریخ ادبیات ادوارد براون (گلزار ایران)

اشعار ذیل را درج کرده بوده‌است :(۱)

من پابوس شه ایران سلیمان میروم   خان خانانم ولیکن نزد شاهان میروم
هست دردی بر دلم هرچند ظاهر خوشدلم   حالیا خوش وقت اقبالم که سامان میروم!
حالیا اقبال گردیده چنون همراه من   قطره‌ئ بودم ولیکن سوی عمان میروم !
پادشاه ملك تورانم اباخیل وحشم   سرقدم کرده بنزد شاه ایران میروم
چون کمینه خانه‌زاد آستان عبدالعزیز   رو بکعبه کردم وسوی سلیمان میروم

شاه سلیمان مهمانداری باهدایا بسوی او گسیل داشته واورا ترغیب بآمدن باصفهان کرده و نامه بوی فرستاده واشعار ذیل را در آن نوشته‌است

گوهر یکتای چنگیزی صفا آوردهٔ   دانهٔ ملك بدخشانی صفا آوردهٔ !
خیر مقدم مرحبا ای شاه ترکستان زمین   همچو باران شرط یکرنگی بجاآوردهٔ!
هست دردی بر دلت هم از حوادث غم مخور   میشود دردت دوا چون رو بما آوردهٔ
کردهٔ طوف حریم مرقد موسی رضا   حرمت آل پیمبررا بجا آوردهٔ
من سلیمانم ولی جدم علی مرتضی است   زان سبب شاها بدین درالتجا آوردهٔ

ملاحظه گردد اشعاری که از جانب خان ترکستان ؛ و جوابی که از طرف پادشاه ایران نوشته شده ، ازحیث سستی و پستی و عامی منشی بچه پایه است ! معلوم نیست که کوچه گردها و قلندران و نقالان هندوستان نیز اگر شعر بگویند از آن پست‌تر وسستر باشد. اشعار مذکوررا لابد ملك الشعرای وقت و منشی و دبیر سلطنتی گفته است !! پس اشعار سایر طبقات مردم چگونه خواهد بود ؟!

(۱) نقل از تاریخ صفویه یا   سفرنامه   سید علی نوهٔ سید عنیخان که معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بوده وچند سفر بایران کرده واحوال شعرا و وقائع آن دوره‌را بعربی نگاشته است .

آذر بیگدلی در آتشکده در شرح حال **نجات** نامی که معاصر شاه **سلطان حسین** بوده است مینویسد:

«.... گویند بسیار خوش صحبت بوده و درزمان شاه سلطان‌حسین صفوی در کتابخانه ملازم بوده و خط نستعلیق را خوب می نوشته و شعر بسیاری دارد که قابل هیچ تذکره نیست! (با اینکه تذکرهٔ آتشکده مشتمل بربسیاری از اشعار سست و بیمعنی است، معلوم میشود که اشعار این شاعر چه اندازه ناقابل بوده‌است) لطفهای بیمزه موزون کرده وچون در آن زمان این طریقه غیر مرضیه شایع بود خیالات سید مشارالیه در این فن سرآمد معاصرین‌خود بوده لهذا نزد خواص وعوام معزّزومحترم بوده بهرحال از ایشان چندشعری‌که خالی از قبایح بنظررسیده‌دراین دفتر ثبت شد:

آن قدر یاد کرده‌ایم‌ترا آن قدرها که‌یادما نکنی

ز گریه‌شب‌همه‌شب خلق را ز خواب برآرم
برای آنکه ترا دیگری بخواب نبیند»

باری بعقیدهٔ نگارنده، نهایت انحطاط و فرومایگی‌شعر و ادب در این نیمهٔ از دوره صفوی بوده و گویا کسانیکه بدوره صفوی، از حیث ادبیات وشعر؛ زیاد بدبین هستند، تصادف با شعر و ادب این نیمه از دوره صفوی کرده اند و ما نیز در این عقیده و رأي (نسبت باین نیمه) با آنان همراه هستیم.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (1)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(1) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شهاب بهرطرف که شتاب کرد فوجی‌از مَردهٔشیاطین‌از آن لشکرهزیمت قرین را! از آسمان زین برزمین افکند و کمند افعی مانندش بر کمر هردلاوری که‌حلقه‌زد گره گشای رشتهٔحیاتش گردیدوعمود بیستون‌نمودش‌بر هرسپری که‌سایه‌انداخت‌مردومرکب راچون دانه‌درون‌خاك‌نهان‌ساخت!!...»

باوجود اشتمال نثر عصرصفوی بربرخی تشبیهات و استعارات و مبالغات ناپسند و دور از طبیعت، معهذا، چنانکه گفتیم، بدرجاتی، نثر عصرمذکور، آسان تر وساده تروبی تصنع تر از نثر دورهٔ پیش‌ازدورهٔ صفوی‌عموماًوبرخی‌ازنثرهای‌دورهٔبعدازدورهٔصفوی (امثال دُرّهٔنادری‌میباشد)

چند مثال دیگر نیز از نثر این دوره از کتاب **نورس‌چمن** که درفن انشاءو ترسل نوشته‌شده است (۱) و بهترخصوصیات نثرعصرمذکوررا روشن میسازد دربنجا نقل می‌کنیم:

در آنچه‌محرران باید رعایت کنند. ـ . «:.وبکوشند تامعنی و معانی را در الفاظ جزل موجز درج کنند و از الفاظ و استعارات غریب و مشکل در قلم آوردن احتراز نمایند تا اگر مکتوب الیه نویسنده نباشد تواند خواند و در مطالعهٔ آن محتاج باغیر نگردد و اگر خواننده نبوده باشد، چون بروی خوانند زود بفهم او رسد و باستفسار حاجت نیفتد و همچنین بمطلعی مهم افتتاح ننماید وزود سر مقصود و مطلوب باز کند چه ایشان‌را ضجرت و ملالت باشد و یمکن که تمام مطالعه ننماید و در تحصیل غرض بسته ماند و عرض نوشتجات بسیار بسیط و سخت باریك نکند و خطاب‌بقدرمرتبت و منزلت مخاطب‌باید کرد نه‌زیادونه کم ...... ومکتوب ملوك و خوانین و اکابررا بر ظهر و حواشی چیزی ننویسند و در اخوانیات و زیر دستان جائزداشته اند و اگر خطاب‌باخواتین ودیگر

(۱) کتاب مذکوررا یکی از مترسلان عصر شاه عباس ثانی نوشته است.
(نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)

نساء باشد ذکر زمین بوسی ووصف آرزومندی نبایدنوشت وچون نوشته بآخر رسد آنرا باز خواند که اگر سهوی باشد اصلاح نماید ونامهٔ بزرگان را فراخ بپیچد و نامهٔ کهتران را اگر تنك بپیچد قصوری ندارد»

درتهنیت نوروز : «بنقطهٔ اعتدال ربیع که موجب ابتهاج مزاج لطیف وواسطهٔ ارواح وضیع وشریف است، برجنابعالی مبارك بادوآثار استبشار نوروزدلفروز وانواراستیفای لذات عشرت اندوز که سرمایه اوقات شادمانی وپیرایهٔ بساط ونشاط کامرانی است برخدام وسایر احباب مبارك وفرخنده باد. برب العباد والنبی وآله»

درتهنیت زفاف : «امید که فلانی را همواره ازدواج سعادت قرین وامتزاج میمنت آئین بمبارکی مقرون باشد وبعشرت وشادمانی معجون اگر بایثار این عقد مسعود فلك عقد ثریا نثار گرداند درخور وروا است واگر بتهنیت این زفاف سعادت اتصاف گردون جواهر زواهر کواکب را برافشاند سزا است.

زخداامیدوارم که بکام دل بمانی   همه روز درفراغت همه شب بشادکامی

چون در ایام عشرت انجام و اوقات فرخنده فرجام ترك زحمت و تخفیف تصدیعات از باب مستحسنات است بدعا اختتام واقع شد. همیشه دست مراد در گردن عروسان آرزو حمایل باد.»

ازخصوصیات و مزایای نثر این دوره دخول برخی القاب درباری و اصطلاحات فنی است از زبان ترکی در زبان و کتب فارسی ازقبیل القاب درباری : **ایشیك آقاسی** ، **ایچ آقاسی** ، **شاه قلی** ، **صوفی قلی** و غیرا اینها وازقبیل اصطلاحات مربوط باسلحه و مهمات جنگی که بیشتر ازعثمانی های آن زمان اقتباس شده بوده است چون. تادرغه ـ بادنه باولیچ ـ قدر انداز ونظائر اینها.

اکنون این رسالهٔ مختصر را در همین جا ختم میکنیم تا انشاءالله در موقع فراغ و فرصت بجرح وتعدیل و بسط وتکمیل آن بپردازیم.

طهران ـ صبح چهارشنبه ۲۱ خردادماه ۱۳۱۴ ع. شهابی